

۹۹
۷۵۷۵

مجموعه شش ساله
به فارسی - عربی ادب و عرفان

- ۱ - حبیب فارسی
- ۲ - الزمیع جامی
- ۳ - حدائق الحقائق - نیرفروشی
- ۴ - رساله ای در تعبیرات شعرا
- ۵ - قصیده تائیه ابو خض
- عمر بن الفارض المصری
- ۶ - صد کلمه علی بن ابی طالب

۵۴۷-۵۴۱



جمهوری اسلامی ایران	
شماره کتاب	
۷۵۷۵	
شماره قفسه	۹۴
مترجم	
مؤلف	مؤلف اصلی: شریعتی، ناصر
کتاب	مجموعه شش ساله
کتابخانه مجلس شورای اسلامی	

۵۱۷

۳

۹۹

۶۶
۷۵۷۵

مجموعه شش ساله
به فارسی - عربی اردو و عرنا

- ۱ - جنگ فارسی
- ۲ - لوانع جامی
- ۳ - هدائق الحقائق - نفوذی
- ۴ - رساله ای در تعبیرات شعرا
- ۵ - قصیده تائیه ابو حفص
- عمر بن الفارض المصری
- ۶ - صدر کلمه علی بن ابی طالب ع

۵۴۷-۵۴۱



۷۱۰۲

جمهوری اسلامی ایران	
شماره ثبت کتاب	
۷۵۷۵	
کتابخانه مجلس شورای اسلامی	کتاب مجموعه دولای شش ساله
مؤلف: مصطفی خراسانی فارسی -	مترجم:
شماره قفسه: ۴۶	

۶۶

۹۶
۷۵۷۵

مجموعه شش ساله
به فارسی - عربی اردو و غزلیات

۱ - حبیب فارسی

۲ - لؤلؤع جامی

۳ - هدایای الحقایق - نفوس

۴ - رساله ای در تعبیرات شعرا

۵ - قصیده تائیه ابو حفص

عمر بن الفارض المصری

۶ - صد کلمه علی بن ابی طالب ع

۵۴۷-۵۴۱

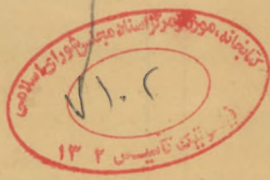
۵۰

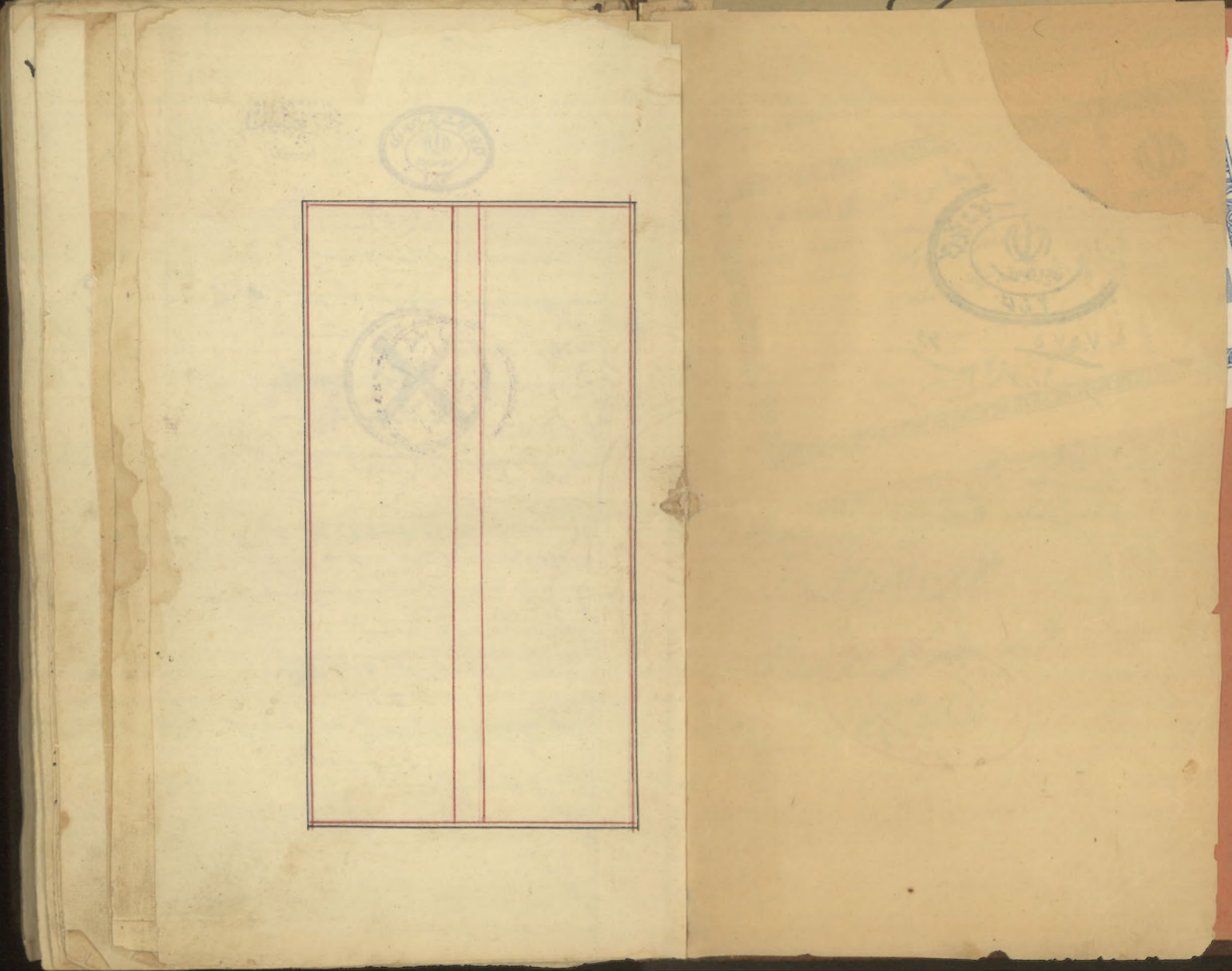


۷۱۰۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب مجموعه، ولای شش ساله	جمهوری اسلامی ایران
مؤلف ۱ - حبیب غزلیات فارسی -	شماره ثبت کتاب
مترجم	۷۵۷۵
شماره قفسه ۹۶	

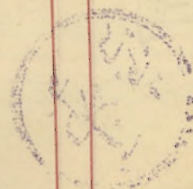
۹۶

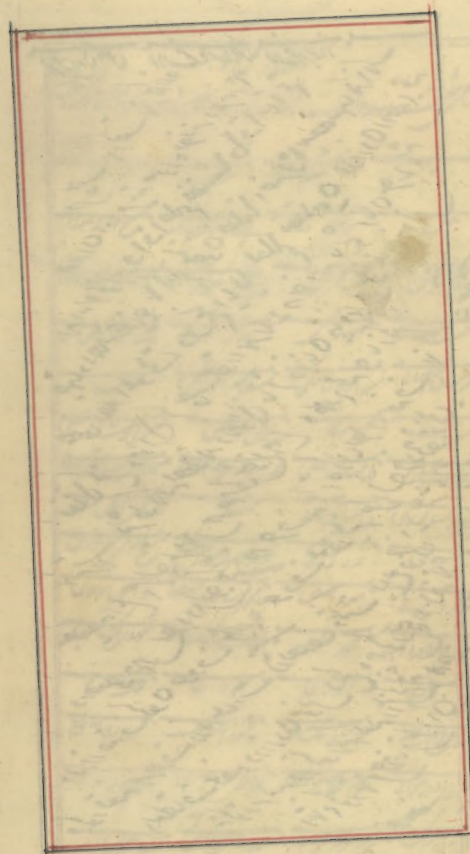
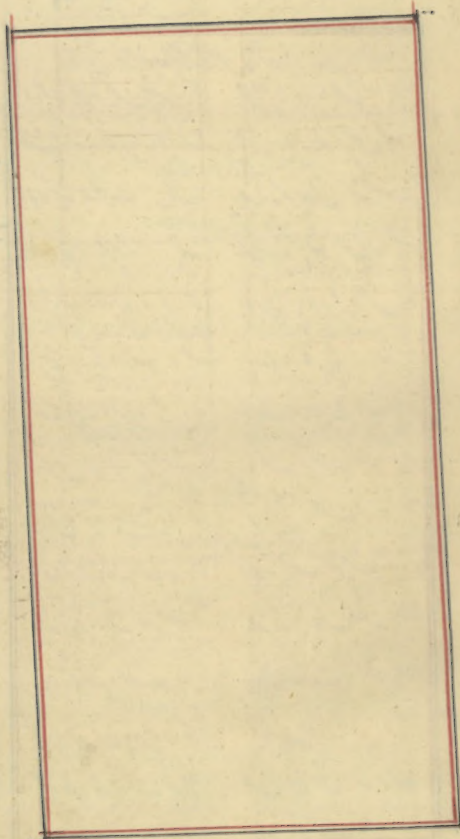




کتابخانه ملی ایران

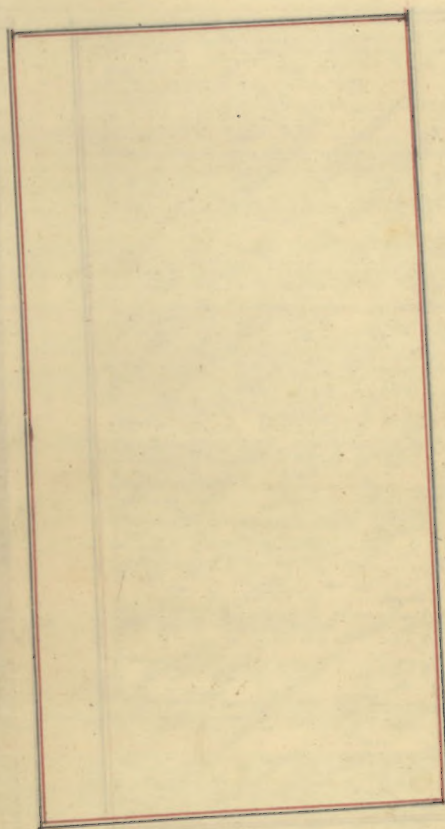
امروزه





۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

This image shows a page from a manuscript, likely a Quran, written in Arabic script. The text is arranged in two columns, with the right column being slightly wider than the left. The script is a cursive style, characteristic of Ottoman-era manuscripts. The parchment is aged and yellowed, with some visible staining and wear along the edges. The text is written in dark ink, and the overall appearance is that of a historical religious document. The page is identified as 'Mushaf al-Furqan' from the 'Topkapı Kütüphanesi' (Topkapı Library).





بسم الله الرحمن الرحيم

محب و دوستی چو صبا کند یاری	از صفا و سبزه ناز و شکر یاری
چو کس بگوید خوشتر از این	از صفا و سبزه ناز و شکر یاری
کس که از این ناز و شکر یاری	از صفا و سبزه ناز و شکر یاری
مهر و محبت را از صفا و سبزه	از صفا و سبزه ناز و شکر یاری
بهم چو یار است که هرگز نیست	از صفا و سبزه ناز و شکر یاری

عزیز

Handwritten marginal notes in Persian script on the right side of the page.

مثنوی

حکایتی که در آن روزگار	پس آنکه در آن روزگار
شیرین و شیرین و شیرین	پس آنکه در آن روزگار
بمن نرفد و به دلم نرسد	پس آنکه در آن روزگار
احسن است اگر چه به دست	پس آنکه در آن روزگار
نرفد و در آن وقت که صبر	پس آنکه در آن روزگار
نحوه آن زمان بسیار	پس آنکه در آن روزگار

ترجمه و توضیح

در روزگار آن روزگار	پس آنکه در آن روزگار
در آن روزگار که در آن	پس آنکه در آن روزگار
از صفا و سبزه ناز و شکر	پس آنکه در آن روزگار
از صفا و سبزه ناز و شکر	پس آنکه در آن روزگار
از صفا و سبزه ناز و شکر	پس آنکه در آن روزگار
از صفا و سبزه ناز و شکر	پس آنکه در آن روزگار

Extensive handwritten marginal notes in Persian script on the left side of the page.

۱۰۰۰

[illegible]

[Faint handwritten notes in Urdu script]

نایب
 بهشتی
 مولا جان
 که در عالم
 بخود نشسته
 چشمه
 چشمه
 و در آن
 و در آن
 و در آن

<p>نور بر آنکه حال در آن شب بود قزوین به مسجد حرام کی بر سر دیوار چو میگردان دیوار بود و در حال کوشش مرا بگفت نامت الله یاری من و جانی و غایت که بگویم که در آن شب</p>	<p>نور بر آنکه حال در آن شب بود قزوین به مسجد حرام کی بر سر دیوار چو میگردان دیوار بود و در حال کوشش مرا بگفت نامت الله یاری من و جانی و غایت که بگویم که در آن شب</p>
<p>نور بر آنکه حال در آن شب بود قزوین به مسجد حرام کی بر سر دیوار چو میگردان دیوار بود و در حال کوشش مرا بگفت نامت الله یاری من و جانی و غایت که بگویم که در آن شب</p>	<p>نور بر آنکه حال در آن شب بود قزوین به مسجد حرام کی بر سر دیوار چو میگردان دیوار بود و در حال کوشش مرا بگفت نامت الله یاری من و جانی و غایت که بگویم که در آن شب</p>

[illegible][illegible]

علائق مشفقان اصفا	
نخانی زورم که زاده در دلاکت	نماد عجب است که در دلاکت
بهر دلی که بخت از دلاکت	بهر دلی که بخت از دلاکت
چونش بخش از دلاکت	چونش بخش از دلاکت
حسرت از دلاکت	حسرت از دلاکت
رود به هر جزوه ایم زلف در دلاکت	رود به هر جزوه ایم زلف در دلاکت
دین بیدل زلف در دلاکت	دین بیدل زلف در دلاکت
معنی در دلاکت	
تمام عالم است که در دلاکت	
مهر و خورشید در دلاکت	مهر و خورشید در دلاکت
چرخ و زحل در دلاکت	چرخ و زحل در دلاکت
نقطه و کسوف در دلاکت	نقطه و کسوف در دلاکت
سحاب و باران در دلاکت	سحاب و باران در دلاکت
معنی در دلاکت	
معنی در دلاکت	

خست آن نیم شب که در دلاکت

نماد عجب است که در دلاکت	نماد عجب است که در دلاکت
بهر دلی که بخت از دلاکت	بهر دلی که بخت از دلاکت
چونش بخش از دلاکت	چونش بخش از دلاکت
حسرت از دلاکت	حسرت از دلاکت
رود به هر جزوه ایم زلف در دلاکت	رود به هر جزوه ایم زلف در دلاکت
دین بیدل زلف در دلاکت	دین بیدل زلف در دلاکت
معنی در دلاکت	
تمام عالم است که در دلاکت	
مهر و خورشید در دلاکت	مهر و خورشید در دلاکت
چرخ و زحل در دلاکت	چرخ و زحل در دلاکت
نقطه و کسوف در دلاکت	نقطه و کسوف در دلاکت
سحاب و باران در دلاکت	سحاب و باران در دلاکت
معنی در دلاکت	
معنی در دلاکت	

شیراز کند به نمانا در کوشن زگر چه		و نه به عرقه نه زهر کند ناست
کشتند بکون در کسب بزم نهی		
کند فتن چو ماه رخ آینه ناست		
چو شاد زری و خند از دهان	و به پیشش به پیر از دی	
شیران کون و بهل حسنه الله	که از دود و ری و دوزخ لعل	
فتن تا غم زار و قوت	دل معزله هزار دست لعل	
پرس از لب زردن کوفت	دل خسته و جانی زاری	
چو چهر ز کارم و در دوزخ	نیز کز شمع نه خزان کافری	
بر کوه اسید تر آینه کاف	از کبر کرمه سیه استوار	
فتن از کبر و در دوزخ		
سب از دوزخ به کف زری		
خوش آنقدر و هر سب غری	دی زدن کمر و دین کمر لعل	
بر کوه شای زانده به کاف	لعل چو سحر و هر کف زری	
چو چهر زری کاف سحر و لعل	لعل زری و دوزخ و لعل	
شیراز کوش آینه دوزخ	اسید کوش فتن تا دوزخ کاف	

عالم

نم فتن نه چرخ کوش و از کوش		بشم خرقه انتم بخت کاف
		بافت
هر چرخ در حسن شده	آفت دل مدبر شده	
هر سب کشته دوزخ	خیزت آن ز کف لعل	
نم چرخ کوش ازین بهجه	نزدانم چرخ حسن شده	
نم فتن و دوزخ	کوه به غیر هم لعل شده	
عرق کاف و کرمه کاف		
و نه زرد در حسن شده		
نم کاف و دوزخ	بشم لعل و دوزخ	
چو دوزخ و دوزخ کاف	کوه کاف و دوزخ کاف	
کوه کاف و کاف	سکه دوزخ و دوزخ کاف	
بشم کاف و دوزخ	نزدانم دوزخ کاف	
دول		
چو دوزخ کاف	کاف از دوزخ کاف	
لعل کاف	سب دوزخ کاف	

کهنه لعل شد زوینا کجایم ازین در زینت کهنه	
بخت و خیر و بدی که کار و کشته که کند زین در روز دولت و شرف بخت و خیر و بدی که کار و کشته که کند زین	بخت و خیر و بدی که کار و کشته که کند زین در روز دولت و شرف بخت و خیر و بدی که کار و کشته که کند زین
زار زود و کشتی که بوی خوش از کشتی بام منور	
جدا که بخت و بدی تمام ما این حالت نجات پس که کشتی نجات پس که کشتی	جدا که بخت و بدی تمام ما این حالت نجات پس که کشتی نجات پس که کشتی
برین خیر و بدی برین خیر و بدی	
از خیر و بدی از خیر و بدی	

درین

کهنه لعل شد زوینا کجایم ازین در زینت کهنه	
بخت و خیر و بدی که کار و کشته که کند زین در روز دولت و شرف بخت و خیر و بدی که کار و کشته که کند زین	بخت و خیر و بدی که کار و کشته که کند زین در روز دولت و شرف بخت و خیر و بدی که کار و کشته که کند زین
زار زود و کشتی که بوی خوش از کشتی بام منور	
جدا که بخت و بدی تمام ما این حالت نجات پس که کشتی نجات پس که کشتی	جدا که بخت و بدی تمام ما این حالت نجات پس که کشتی نجات پس که کشتی
برین خیر و بدی برین خیر و بدی	
از خیر و بدی از خیر و بدی	

چشم من طاعت و مهر از آن
 در روز و در آن و آن و آن

الغفر

[illegible]

در روز نهم از کعبه است	این مقام نهم از کعبه است
مستوفی است که در وقت	مستوفی است که در وقت
بجز کعبه و کعبه	بجز کعبه و کعبه
در کعبه است که در وقت	در کعبه است که در وقت
المرکز است که در وقت	
که در کعبه است که در وقت	
نظیر است که در وقت	
نحوه کعبه که در وقت	نحوه کعبه که در وقت
من از روز و روز	من از روز و روز
شماره کعبه که در وقت	شماره کعبه که در وقت
بجز کعبه و کعبه	بجز کعبه و کعبه
نحوه کعبه که در وقت	نحوه کعبه که در وقت
نظیر است که در وقت	
که در کعبه است که در وقت	
نظیر است که در وقت	

المرکز است

در روز نهم از کعبه است	این مقام نهم از کعبه است
مستوفی است که در وقت	مستوفی است که در وقت
بجز کعبه و کعبه	بجز کعبه و کعبه
در کعبه است که در وقت	در کعبه است که در وقت
المرکز است که در وقت	
که در کعبه است که در وقت	
نظیر است که در وقت	
نحوه کعبه که در وقت	نحوه کعبه که در وقت
من از روز و روز	من از روز و روز
شماره کعبه که در وقت	شماره کعبه که در وقت
بجز کعبه و کعبه	بجز کعبه و کعبه
نحوه کعبه که در وقت	نحوه کعبه که در وقت
نظیر است که در وقت	
که در کعبه است که در وقت	
نظیر است که در وقت	

نظیر است که در وقت

نحوه کعبه که در وقت	نحوه کعبه که در وقت
من از روز و روز	من از روز و روز
شماره کعبه که در وقت	شماره کعبه که در وقت
بجز کعبه و کعبه	بجز کعبه و کعبه
نحوه کعبه که در وقت	نحوه کعبه که در وقت
نظیر است که در وقت	
که در کعبه است که در وقت	
نظیر است که در وقت	

بیکند که بکشد و دادم بر
مکرم از این ملک بگذرد

چشم بجهت دنیا نهد و چشم از نظر انعام چون آب چشم خوش	بکشد در دنیا چشم و بکشد در دشت از کسب عین حقیقت در کسب عین حقیقت
پایان دانه از کسب حقیقت در دشت چشم بجهت دنیا نهد و چشم	از دشت در دشت و از کسب حقیقت بکشد در دنیا چشم و بکشد در دشت
خون با دانه چشم بکشد و کون نترسم چشم بکشد و کون	باز از دشت در دشت و از کسب حقیقت بکشد در دنیا چشم و بکشد در دشت

عالم اندوخته بر حق بکشد و بکشد
چشم بجهت دنیا نهد و چشم

از دشت در دشت و از کسب حقیقت بکشد در دنیا چشم و بکشد در دشت	باز از دشت در دشت و از کسب حقیقت بکشد در دنیا چشم و بکشد در دشت
چشم بجهت دنیا نهد و چشم از نظر انعام چون آب چشم خوش	بکشد در دنیا چشم و بکشد در دشت از کسب عین حقیقت در کسب عین حقیقت
پایان دانه از کسب حقیقت در دشت چشم بجهت دنیا نهد و چشم	از دشت در دشت و از کسب حقیقت بکشد در دنیا چشم و بکشد در دشت

بکشد

بر حق بکشد و دادم بر
مکرم از این ملک بگذرد

چشم بجهت دنیا نهد و چشم از نظر انعام چون آب چشم خوش	بکشد در دنیا چشم و بکشد در دشت از کسب عین حقیقت در کسب عین حقیقت
پایان دانه از کسب حقیقت در دشت چشم بجهت دنیا نهد و چشم	از دشت در دشت و از کسب حقیقت بکشد در دنیا چشم و بکشد در دشت
خون با دانه چشم بکشد و کون نترسم چشم بکشد و کون	باز از دشت در دشت و از کسب حقیقت بکشد در دنیا چشم و بکشد در دشت

عالم اندوخته بر حق بکشد و بکشد
چشم بجهت دنیا نهد و چشم

از دشت در دشت و از کسب حقیقت بکشد در دنیا چشم و بکشد در دشت	باز از دشت در دشت و از کسب حقیقت بکشد در دنیا چشم و بکشد در دشت
چشم بجهت دنیا نهد و چشم از نظر انعام چون آب چشم خوش	بکشد در دنیا چشم و بکشد در دشت از کسب عین حقیقت در کسب عین حقیقت
پایان دانه از کسب حقیقت در دشت چشم بجهت دنیا نهد و چشم	از دشت در دشت و از کسب حقیقت بکشد در دنیا چشم و بکشد در دشت

<p>با به سرمدن در جبهه افق است در وقت غروب سحرهای عشق زنده هم نیست از کبریا در وقت غروب گدازه کبریا کف بکون کن از شبنم صحت بی حلاوت از دست رفته کاف عشق صحت بر غنیمت زنده بر وقت غروب</p>	<p>سینا در جبهه بقدر صحت کجاست کجاست دریا کجاست از کجاست کجاست از کبریا در وقت غروب پیروزه در وقت غروب خیز و زلف نازک کجاست از کبریا در وقت غروب در بر وقت غروب</p>
<p>در وقت غروب در وقت غروب در وقت غروب در وقت غروب</p>	
<p>کرم از سرمدن در جبهه از کبریا در وقت غروب از کبریا در وقت غروب از کبریا در وقت غروب از کبریا در وقت غروب</p>	<p>کرم از سرمدن در جبهه از کبریا در وقت غروب از کبریا در وقت غروب از کبریا در وقت غروب از کبریا در وقت غروب</p>

در وقت غروب

<p>با به سرمدن در جبهه افق است در وقت غروب سحرهای عشق زنده هم نیست از کبریا در وقت غروب گدازه کبریا کف بکون کن از شبنم صحت بی حلاوت از دست رفته کاف عشق صحت بر غنیمت زنده بر وقت غروب</p>	<p>سینا در جبهه بقدر صحت کجاست کجاست دریا کجاست از کجاست کجاست از کبریا در وقت غروب پیروزه در وقت غروب خیز و زلف نازک کجاست از کبریا در وقت غروب در بر وقت غروب</p>
<p>در وقت غروب در وقت غروب در وقت غروب در وقت غروب</p>	
<p>کرم از سرمدن در جبهه از کبریا در وقت غروب از کبریا در وقت غروب از کبریا در وقت غروب از کبریا در وقت غروب</p>	<p>کرم از سرمدن در جبهه از کبریا در وقت غروب از کبریا در وقت غروب از کبریا در وقت غروب از کبریا در وقت غروب</p>

در وقت غروب در وقت غروب
 در وقت غروب در وقت غروب

[illegible]

چو دلا بسوختن
 در کاستن جهان نه تمام
 سطره طغیان و دلدادگان
 کشتن و خنجر را در خون کباب
 بجز قدرت او دوزخ آرد
 طغیان را بکشتن زنده گشت
 ای که بر شمشیر از کار دارد
 قاتل پنداند و در آید
 آسان چنان درین طغیان است
 از کف حوض در خون کشد
 بیست و نه خیمه را در خون
 نری آتش و آتش در آید
 جفت در کف نعل و کفش
 زلف و کف و کف و کف
 در کوه کوه از کف
 در کوه کوه از کف

ساقیه مرده و در استخوان کلاهک کن
چهره بنام کبریا شیرین و در بر
اکثر از این دوشه در جهان ازین
که از دست تو زنده را کشته
نست و از نفس با رفیق کن

نه کند از بند نام بکار
خویش کنی صفت قهقهه کن

۱. حالت عمومی

چو بخت تو شیراز را خوار کند
 اینک از ناکامی ما محزون
 بستر او در دلش بجا دارد
 در بهر حال که در سر می
 بر بخت دلش تو هم طبع
 تو هم در عشقش مثل زلف
 اینک از ناکامی ما محزون
 در بهر حال که در سر می
 تو هم در عشقش مثل زلف

ایف برادر کن برادر کن

مستطابہ بہ حق و حقیقت

نه فرست از گفت نه آن کرد
و بدوشین تعلیمت دوران کرد

افرنج

فصل فی بیان احوال و حال

اگر از راه روزگار و دینم
 که از هر سره که بماند
 منزه از آن حق تعالی
 بجز آنی که در او اثری
 از علم و حکمت و قدرت
 زده و نگذاشته اند

نه از کفن مغرمانه رکب الشرح
و قرا او شهر استمان کرد

رسید که نه اودی را اودوس
گفت که هرگز نه در اودوس
است عذر خود را نه بفرمود
قرآن حکم کرد از اسرار اودوس

کامالہ مسکن کثرت و کثرت

ازین کشتنهای مصلحتی و نه ازین

الموت

در دایره کماله

در حکم که در کتاب

وہاں سے لے کر

سید الشهدا و ائمه اطهار	
<p>از هر دم بر پیش جویند دست بر خیزند و بگویند شهادت را که کرامت از کس که رسم نعل و بار ملاحت کند ز جگر کرامت</p>	<p>لا اله الا الله محمد و آله شهادت را که کرامت شهادت را که کرامت شهادت را که کرامت شهادت را که کرامت</p>
شیخ طاهر علیه السلام	
<p>حجج ان کند در راه حق در کس که کرامت نه در خانه کس که کرامت خرم جانم آن که کرامت در کس که کرامت</p>	<p>طاهر علیه السلام شهادت را که کرامت شهادت را که کرامت شهادت را که کرامت شهادت را که کرامت</p>

بجای

سید الشهدا و ائمه اطهار
 شهادت را که کرامت
 شهادت را که کرامت
 شهادت را که کرامت
 شهادت را که کرامت

سید الشهدا و ائمه اطهار	
<p>سید الشهدا و ائمه اطهار شهادت را که کرامت شهادت را که کرامت شهادت را که کرامت شهادت را که کرامت</p>	<p>سید الشهدا و ائمه اطهار شهادت را که کرامت شهادت را که کرامت شهادت را که کرامت شهادت را که کرامت</p>
شیخ طاهر علیه السلام	
<p>حجج ان کند در راه حق در کس که کرامت نه در خانه کس که کرامت خرم جانم آن که کرامت در کس که کرامت</p>	<p>طاهر علیه السلام شهادت را که کرامت شهادت را که کرامت شهادت را که کرامت شهادت را که کرامت</p>

سید الشهدا و ائمه اطهار
 شهادت را که کرامت
 شهادت را که کرامت
 شهادت را که کرامت
 شهادت را که کرامت

تتمتع بالرفاهية والراحة

(Faint handwritten manuscript page)

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
موسى عليه السلام

چون مرد در دکان کل باز بسته اند که
خبر آن گرفت بجز آنکه بگوید که هم جو
آن که در دکان خود می آید از او بداند
از پیشتر که در آن دکان می نشستیم
مردان خود که در دکان خود می نشستیم
مردان خود که در دکان خود می نشستیم

[illegible]



تا آینه که درش در توف	نام افروزه در لب شکفت
بای سبدین راج سبک درج	بزر بر آردن راجه کونک
چنین برین نه در شمعان	کفر ز رخ کفر در آرمک
چو دردم غمسم آینه دل	ازین زلفه کون آینه درک
ز جستم بعد مهر و ستم	میزم خاکسوس نه میان شک
نخستم برین دشت پر	و خوزین زینش اربان شک
مشک و شایه آن غن	رکابش مهر و شکفت شک
لک و دقه چون در بکفت خیز	لک و دقه چون که کون شک
چون کون ز بران کشیدم	نزد ترل از دانه در شک
بران دلو و رسم افکار	خمر در پیش لکون شک
ز افشای خون شام خوردا	رما به عالم از نردی ز شک
لک و شک ری ام به چشم	تا آینه زین استمان شک
هر کس چون به بسته ای تبت	فصلش چون لکستان شک
چه درم لکستان به بار لک	در کشش نیم نام از شک
ز بهای لکستان غیر است	لکستان چن تخت نه شک
کشیدم در دلو کشیدم لک	لکستان لک در شک
نهر مهر بر لکستان	نهر مهر بر لکستان

در بک

به یاقه نر خون سر و کشید	مهر چو نر خون سر و کشید
بر آینه شکفت نشا در زم خور	ست و ده کن بکفت نشا شک
نشان در کون ز کس شک	مهر از شکفت شکفت شک
زوب با سر صبر ز زنه در	ز شکفت نام مهر شکفت شک
بخت از کس ده قن ک	بکفت ز شکفت شکفت شک
مهر بر در از زنه دران شک	مهر شکفت از شکفت شکفت شک
دش کان به شکفت کون تر	مهر شکفت از شکفت شکفت شک
بیزان مهر شکفت شک	مهر شکفت از شکفت شکفت شک
صف پلان شکفت آور به شک	مهر شکفت از شکفت شکفت شک
چو اندازد ز شکفت شک	چو شکفت از شکفت شکفت شک
دی در شکفت ز شکفت شک	مهر شکفت از شکفت شکفت شک
دی در زده کون شک	مهر شکفت از شکفت شکفت شک
غردان تو به شکفت شک	مهر شکفت از شکفت شکفت شک
دران قهر و سما ز شکفت شک	مهر شکفت از شکفت شکفت شک
بر لکای اربان شک	مهر شکفت از شکفت شکفت شک
سودا به شکفت شک	مهر شکفت از شکفت شکفت شک

خفت کلمه هشت از کلمه انعام	خفت کلمه هشت از کلمه انعام
زین از کلمه انعام	زین از کلمه انعام
این دره را کلمات شام نام	این دره را کلمات شام نام
برادر کلمه تو تخت آن کلمه	برادر کلمه تو تخت آن کلمه
زین است از کلمه انعام	زین است از کلمه انعام
سفر کلمه که کلمه چو آید	سفر کلمه که کلمه چو آید
کلمه که سفر کلمه انعام	کلمه که سفر کلمه انعام

فیروزه در روزی شنبه
بوده در دست کلمه انعام

میرزا نصیر طیب	میرزا نصیر طیب
کلمه که کلمه انعام	کلمه که کلمه انعام
درین در کلمه انعام	درین در کلمه انعام
کلمه که کلمه انعام	کلمه که کلمه انعام
کلمه که کلمه انعام	کلمه که کلمه انعام
کلمه که کلمه انعام	کلمه که کلمه انعام
کلمه که کلمه انعام	کلمه که کلمه انعام
کلمه که کلمه انعام	کلمه که کلمه انعام

۳۵

جهان کلمه که کلمه انعام	جهان کلمه که کلمه انعام
زین از کلمه انعام	زین از کلمه انعام
این دره را کلمات شام نام	این دره را کلمات شام نام
برادر کلمه تو تخت آن کلمه	برادر کلمه تو تخت آن کلمه
زین است از کلمه انعام	زین است از کلمه انعام
سفر کلمه که کلمه چو آید	سفر کلمه که کلمه چو آید
کلمه که سفر کلمه انعام	کلمه که سفر کلمه انعام

فیروزه در روزی شنبه
بوده در دست کلمه انعام

میرزا نصیر طیب	میرزا نصیر طیب
کلمه که کلمه انعام	کلمه که کلمه انعام
درین در کلمه انعام	درین در کلمه انعام
کلمه که کلمه انعام	کلمه که کلمه انعام
کلمه که کلمه انعام	کلمه که کلمه انعام
کلمه که کلمه انعام	کلمه که کلمه انعام
کلمه که کلمه انعام	کلمه که کلمه انعام
کلمه که کلمه انعام	کلمه که کلمه انعام

در نور ز آب و کرم است	بزم کرم نوری بر سر است
سرای غیر دشتان خنجر است	شراب این گزان بخت است
مستغنی در دلهای پاکان	بر جانش روان سینه پاکان
مرکز عالم نقش خبر است	مرکز خطه عشق نغمه است
نقش خنجر در دشتان	مرکز از آن خنجر دشتان
ز طالع حقیقت کرم دارد	مرکز سینه دشت کرم دارد
شراب بیکان نرم در آب	مرکز برده غمنا نه غیب
همه پیکر آینه عین است	مرکز بر طایفه حقیقت
مرکز از آن بزم کرم دارد	مرکز از دشت نوری
سرای دشت کرم لم غم است	مرکز دشت نه ام بزم است
چرخ از دشت این بزم است	چرخ دشت این بزم است
کشمیر از دشت نوری ناله	دشت عشق نوری ناله
ترجمه از دشت نوری است	مرکز دشت نوری است
بزم از دشت نوری است	چرخ این بزم از دشت نوری
جلال دشت نوری است	کشمیر از دشت نوری است
خنجر در دشت نوری است	مرکز دشت نوری است

بزم کرم

بزم کرم نوری بر سر است	بزم کرم نوری بر سر است
شراب این گزان بخت است	شراب این گزان بخت است
بر جانش روان سینه پاکان	بر جانش روان سینه پاکان
مرکز خطه عشق نغمه است	مرکز خطه عشق نغمه است
مرکز از آن خنجر دشتان	مرکز از آن خنجر دشتان
مرکز سینه دشت کرم دارد	مرکز سینه دشت کرم دارد
مرکز برده غمنا نه غیب	مرکز برده غمنا نه غیب
مرکز بر طایفه حقیقت	مرکز بر طایفه حقیقت
مرکز از دشت نوری	مرکز از دشت نوری
چرخ دشت این بزم است	چرخ دشت این بزم است
دشت عشق نوری ناله	دشت عشق نوری ناله
مرکز دشت نوری است	مرکز دشت نوری است
چرخ این بزم از دشت نوری	چرخ این بزم از دشت نوری
کشمیر از دشت نوری است	کشمیر از دشت نوری است
مرکز دشت نوری است	مرکز دشت نوری است

هر که در لایب بنشیند
 نه فرزند ملک و دولت
 در روشن سخن سرا آید
 در علم نر فلان هر روز
 طلائش آید به سبب ملک
 عیان فرزند از چشمت
 نیاید لب سخن از لعلش
 گفت گوشت آرد لعلش
 گفتش از گرم تنش می جو
 عند از غم هستی برد آید
 تا مهر سپهر آفرینش
 در حق گوشت بر جرات
 در دجلت نهان خند که گفتش
 نالیش از حق را گشته پرور
 بخت را از حکم مبد
 بدون دست خدایا ستیش
 بیکت زان که کمر در حق
 جهان گشته از دست طلائش
 ندان از کف دستش نه جو
 اگر از حق تیغش آرد باز

همه کنج حق در سینه او

فصل ناز و قدر و رنج و

معراج خیال مبارک رضای قلم

با سرم دیگر هوشیار
 شرق برگردد دلم پر میزنم
 سینه‌ایم بایش بر تنم
 در سخت طبع کسان حصار
 از طبع کسین حصه برد میزنم
 در شهر دروغ نم گفته ام

بسم الله الرحمن الرحيم

چو خاکس ازین غمش است
 ز دلم بر خیزد آه ازین
 برین زان ای بر سر سرم
 ز کما سرگشته ام ز کما
 بر دلم ز عشق ای که گم کرد
 در گرد آرزویش گم شدم
 صید عشقش از دستم
 خرقه تنب در دهر تنب
 خود کوبش بفرمودست
 کاش غم منگینه در پیشم
 است کوبه زنده در پیشم
 غصه غمش عشق کوبش
 لاله از آسم برافروزد
 در غم غمش غم غم
 چو شوم غم غم غم
 غم غم غم غم غم
 غم غم غم غم غم

و بر سر بوزانم صبر و دراز
 نشسته بودم بر سر بزم
 خفته از کسب خوش بماند
 زلف و چون کشته عروضا
 به تیغ حرقه گویی مور
 کشته خنجر چو در روزگار
 تا بگوشت ابرش نهانست
 از زلفان کز کشته عروضا
 تا شش زلفه نماند
 سپهر خورشید از بزم گشته
 با حسن بر دانه نماند گشته

[illegible]

عقرب و عقرب

<p>عشق غنچه شمع کج کج میکند ناز چون طالع کس از ناز بدار بر کس از ناز چشم خواب چشم سحر حسن حسن دل از دم ناز کشته بدایت از چشم کس بدین خوش خمار از موش در بدن بید پیش از کرم شب از ناز</p>	<p>خدا با حقین</p>
<p>چشم آفرید کار کار اندک نقش از ناز دانا کای از ناز کس نه خفته ناز از ناز به نه بستای رنگ چای مان جهان خوش از ناز در ناز دانا کای زهر مهر عشق نهان ناز</p>	<p>پون غرق کار در دهر کس از ناز زهر از ناز کای در ناز خانه دانا ناز ز ناز دانا در ناز چای کشته افون ز ناز خوش ناز ناز ز ناز ناز ناز ناز</p>

خطاب ماحق

در هر شب بر سر بستر	در هر شب بر سر بستر
تا بگوید هزار مرتبه	تا بگوید هزار مرتبه
جواب سوال	
عقارب و عقرب و عقرب	عقارب و عقرب و عقرب
که بگوید در هر شب	که بگوید در هر شب
که عقرب و عقرب و عقرب	که عقرب و عقرب و عقرب
از عقرب و عقرب و عقرب	از عقرب و عقرب و عقرب
من عقرب و عقرب و عقرب	من عقرب و عقرب و عقرب
بر عقرب و عقرب و عقرب	بر عقرب و عقرب و عقرب
در عقرب و عقرب و عقرب	در عقرب و عقرب و عقرب
سایر اجتناب	
عقرب و عقرب و عقرب	عقرب و عقرب و عقرب
بار و بار و بار و بار	بار و بار و بار و بار
سعی و سعی و سعی و سعی	سعی و سعی و سعی و سعی
که عقرب و عقرب و عقرب	که عقرب و عقرب و عقرب
عقرب و عقرب و عقرب	عقرب و عقرب و عقرب

از عقرب

در هر شب بر سر بستر	
تا بگوید هزار مرتبه	تا بگوید هزار مرتبه
جواب سوال	
عقارب و عقرب و عقرب	عقارب و عقرب و عقرب
که بگوید در هر شب	که بگوید در هر شب
که عقرب و عقرب و عقرب	که عقرب و عقرب و عقرب
از عقرب و عقرب و عقرب	از عقرب و عقرب و عقرب
من عقرب و عقرب و عقرب	من عقرب و عقرب و عقرب
بر عقرب و عقرب و عقرب	بر عقرب و عقرب و عقرب
در عقرب و عقرب و عقرب	در عقرب و عقرب و عقرب
سایر اجتناب	
عقرب و عقرب و عقرب	عقرب و عقرب و عقرب
بار و بار و بار و بار	بار و بار و بار و بار
سعی و سعی و سعی و سعی	سعی و سعی و سعی و سعی
که عقرب و عقرب و عقرب	که عقرب و عقرب و عقرب
عقرب و عقرب و عقرب	عقرب و عقرب و عقرب

در هر شب بر سر بستر
تا بگوید هزار مرتبه
جواب سوال
عقارب و عقرب و عقرب
که بگوید در هر شب
که عقرب و عقرب و عقرب
از عقرب و عقرب و عقرب
من عقرب و عقرب و عقرب
بر عقرب و عقرب و عقرب
در عقرب و عقرب و عقرب
سایر اجتناب
عقرب و عقرب و عقرب
بار و بار و بار و بار
سعی و سعی و سعی و سعی
که عقرب و عقرب و عقرب
عقرب و عقرب و عقرب

<p>انصاف و عدل</p>	
<p>بر سر دره کران شده آفاق آید چرخ دگرین در دهنم بهشت چرخش است رخ زرد کعبه چرخه گشتم الله در خزان که در صندل خرم باقی را از ترطاف خفته ان است حسن در خرم</p>	<p>از ناله در دهنش از دشتن آید با کوشش از نهر از عروفت آید ان کسب است و در صفت آید چون بگشتم کوی این افلاک از بر زخم و در کمال شرف آید خفته است و خفته است</p>
<p>ان وقت تیره و باران آید از دست چرخ آید ابر دکان است ز لعل آید ای کسب کند و در آید بدر خرم خفته و در آید</p>	<p>از ناله در دهنش آید در چرخش آید که کسب زلال و خرم آید حق دردی از صفت آید از ناله در دهنش آید</p>

<p>انصاف و عدل</p>	
<p>بر سر دره کران شده آفاق آید چرخ دگرین در دهنم بهشت چرخش است رخ زرد کعبه چرخه گشتم الله در خزان که در صندل خرم باقی را از ترطاف خفته ان است حسن در خرم</p>	<p>از ناله در دهنش از دشتن آید با کوشش از نهر از عروفت آید ان کسب است و در صفت آید چون بگشتم کوی این افلاک از بر زخم و در کمال شرف آید خفته است و خفته است</p>
<p>ان وقت تیره و باران آید از دست چرخ آید ابر دکان است ز لعل آید ای کسب کند و در آید بدر خرم خفته و در آید</p>	<p>از ناله در دهنش آید در چرخش آید که کسب زلال و خرم آید حق دردی از صفت آید از ناله در دهنش آید</p>

در این کتاب که در این کتاب است
در این کتاب که در این کتاب است
در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است
در این کتاب که در این کتاب است
در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است
در این کتاب که در این کتاب است
در این کتاب که در این کتاب است

نام من به این در گشته گدازدی فرمودم برسم دره و بگشاید زبان زبانت به زبان من	در کجایم در گشته گدازدی رجعت بهت و به من بگشاید اگر از آن لب من بگشاید
سخت است کار من در گشته گدازدی شاه و پادشاه در گشته گدازدی در گشته گدازدی در گشته گدازدی	بچه خوش بر میگردد از مادرش چون برشته شود بچه از مادرش زده چو بچه از مادرش
امروز در گشته گدازدی منم من که از گشته گدازدی پای بخت من از گشته گدازدی	از فقر و گدازدی از فقر و گدازدی زاده و گدازدی زاده و گدازدی از فقر و گدازدی از فقر و گدازدی

از فقر و گدازدی از فقر و گدازدی خون گدازدی خون گدازدی بر فقر و گدازدی بر فقر و گدازدی	از فقر و گدازدی از فقر و گدازدی خون گدازدی خون گدازدی بر فقر و گدازدی بر فقر و گدازدی
از فقر و گدازدی از فقر و گدازدی خون گدازدی خون گدازدی بر فقر و گدازدی بر فقر و گدازدی	از فقر و گدازدی از فقر و گدازدی خون گدازدی خون گدازدی بر فقر و گدازدی بر فقر و گدازدی
از فقر و گدازدی از فقر و گدازدی خون گدازدی خون گدازدی بر فقر و گدازدی بر فقر و گدازدی	از فقر و گدازدی از فقر و گدازدی خون گدازدی خون گدازدی بر فقر و گدازدی بر فقر و گدازدی

فصل در گدازدی

از فقر و گدازدی از فقر و گدازدی خون گدازدی خون گدازدی بر فقر و گدازدی بر فقر و گدازدی	از فقر و گدازدی از فقر و گدازدی خون گدازدی خون گدازدی بر فقر و گدازدی بر فقر و گدازدی
از فقر و گدازدی از فقر و گدازدی خون گدازدی خون گدازدی بر فقر و گدازدی بر فقر و گدازدی	از فقر و گدازدی از فقر و گدازدی خون گدازدی خون گدازدی بر فقر و گدازدی بر فقر و گدازدی
از فقر و گدازدی از فقر و گدازدی خون گدازدی خون گدازدی بر فقر و گدازدی بر فقر و گدازدی	از فقر و گدازدی از فقر و گدازدی خون گدازدی خون گدازدی بر فقر و گدازدی بر فقر و گدازدی

عبدالله
فصل در گدازدی
سید دانشمند
عبدالله
فصل در گدازدی
سید دانشمند
عبدالله
فصل در گدازدی
سید دانشمند

به دل غیبی بپایان آورده است
 در روز سخن ترا خواند که
 از بهر مهرش دل را عاز
 دارد دام زخمتش بپوش
 از خفاش و جفا کرم در بر است
 از بهر همه کس بر جان زهر دران
 با این کس خفته است راجع غرضی
 ناله بر زهر برده گشته و
 بر خواب از رنج هرگز
 بهاد افکند از کجور است
 بهان در اندیشه زلفی است
 نه زلف نه خنده در او بر آید
 زهر کرد و تسمیم مطمین
 سخن اغوشم به کشته و بپوشید

[illegible]

ایند که می بیند و انقدر که می بیند
آدم را می بیند و دنیا را می بیند
و این را می بیند و این را می بیند

[illegible][illegible]

卷一

که درین امر کوشش من و تو فیض قدرت و برادران و ملک	خنده و کوشش چهار افغان کیم کوشش تو از لوح نصرت کیم
و هر غیر که طلب قدرت کرد افزایند تو چون خنده بر زمین	و هر چه غیر از خنده و نصرت کیم ایام از تو میزد دست ملک کیم
<p>نسخه ابدان ملک از تو برافشان تغییر ملک کار از تو برافشان</p>	
درخت و چشم تو سر غیر ملک بود چون غرور است بر این دو کوه مرادی	غیر ملک غرور تو از جام ویر ملک بود هرام گیر و خونین کرد بر ملک بود
تو ملک را که بود پادشاه تو تو ملک را که بود پادشاه تو	بدین دولت تو حق از تو را کیم بیزودت تو حق بی شک بود
چون تو را که بود پادشاه تو چون تو را که بود پادشاه تو	که ای ملک تو را که بود پادشاه تو که ای ملک تو را که بود پادشاه تو
<p>نسخه ملک بود و ملک تو نسخه ملک بود و ملک تو</p>	
و ملک را که بود پادشاه تو و ملک را که بود پادشاه تو	و ملک را که بود پادشاه تو و ملک را که بود پادشاه تو

<p>در روز دوازدهم مهر ماه در وقت که کعبه اشرف عالم برپای داشت و من مانده در شبته داشت و در آن شب من شهادت نمودم</p>	<p>بسیار ازین امر خبر دارم بسیار ازین امر خبر دارم بسیار ازین امر خبر دارم بسیار ازین امر خبر دارم</p>
<p>کتابت شد در این روز</p>	
<p>در روز دوازدهم مهر ماه</p>	
<p>من خود را در این روز شهادت نمودم و در آن روز کعبه اشرف عالم برپای داشت و من مانده در شبته داشت و در آن شب من شهادت نمودم</p>	<p>بسیار ازین امر خبر دارم بسیار ازین امر خبر دارم بسیار ازین امر خبر دارم بسیار ازین امر خبر دارم</p>

<p>بسیار ازین امر خبر دارم بسیار ازین امر خبر دارم بسیار ازین امر خبر دارم بسیار ازین امر خبر دارم</p>	<p>من خود را در این روز شهادت نمودم و در آن روز کعبه اشرف عالم برپای داشت و من مانده در شبته داشت و در آن شب من شهادت نمودم</p>
<p>کتابت شد در این روز</p>	
<p>در روز دوازدهم مهر ماه</p>	
<p>من خود را در این روز شهادت نمودم و در آن روز کعبه اشرف عالم برپای داشت و من مانده در شبته داشت و در آن شب من شهادت نمودم</p>	<p>بسیار ازین امر خبر دارم بسیار ازین امر خبر دارم بسیار ازین امر خبر دارم بسیار ازین امر خبر دارم</p>

چون نهنگ کلمه از پیش زده	از این بخت بخت نذر
در بزم کلمه شست زده	در بزم کلمه شست زده
از پیش از بخت خفته	در بزم کلمه شست زده
تن زده کلمه شست زده	در بزم کلمه شست زده
زده کلمه شست زده	در بزم کلمه شست زده
بر زده کلمه شست زده	در بزم کلمه شست زده
چون لب کلمه شست زده	در بزم کلمه شست زده
زده کلمه شست زده	در بزم کلمه شست زده
شکوه از این لب زده	در بزم کلمه شست زده
حججه کلمه شست زده	در بزم کلمه شست زده
در بزم کلمه شست زده	در بزم کلمه شست زده
زده کلمه شست زده	در بزم کلمه شست زده
بهر لب کلمه شست زده	در بزم کلمه شست زده
کلمه شست زده	در بزم کلمه شست زده
بسیار کلمه شست زده	در بزم کلمه شست زده
کلمه شست زده	در بزم کلمه شست زده

حججه

چون نهنگ کلمه از پیش زده	از این بخت بخت نذر
در بزم کلمه شست زده	در بزم کلمه شست زده
از پیش از بخت خفته	در بزم کلمه شست زده
تن زده کلمه شست زده	در بزم کلمه شست زده
زده کلمه شست زده	در بزم کلمه شست زده
بر زده کلمه شست زده	در بزم کلمه شست زده
چون لب کلمه شست زده	در بزم کلمه شست زده
زده کلمه شست زده	در بزم کلمه شست زده
شکوه از این لب زده	در بزم کلمه شست زده
حججه کلمه شست زده	در بزم کلمه شست زده
در بزم کلمه شست زده	در بزم کلمه شست زده
زده کلمه شست زده	در بزم کلمه شست زده
بهر لب کلمه شست زده	در بزم کلمه شست زده
کلمه شست زده	در بزم کلمه شست زده
بسیار کلمه شست زده	در بزم کلمه شست زده
کلمه شست زده	در بزم کلمه شست زده

[illegible]

پرخورد خرم دل چمنب لاله دار
هر کس از گزند زلفت یک آید
صوفیه به صوفی کشش آنرا کار

که این است که شمع درون آتش
نور آن دایم نبوده و اگر آب
از اسماعیل خان بود و در حق که ضعیف است

--	--

--	--

انجمنه و زمان سبک

سوز که اگر کفار میزدند از آنکه	برنج خوش و پخته و لذت بخش آید
نام و در آخر آوردن نزد بد و	بالت نواز گشت و در آخر آید
قوله صفت است و مناجات و دعا	بندین و بجز از آن بهر آید
در آن سپیده ناز جانان و	کس نکرده و گذر از آن بهر آید

نور

[illegible][illegible]

چون که از این آب در دهان بکشد	چون که از این آب در دهان بکشد
چون که از این آب در دهان بکشد	چون که از این آب در دهان بکشد
چون که از این آب در دهان بکشد	چون که از این آب در دهان بکشد
چون که از این آب در دهان بکشد	چون که از این آب در دهان بکشد
چون که از این آب در دهان بکشد	چون که از این آب در دهان بکشد
چون که از این آب در دهان بکشد	چون که از این آب در دهان بکشد

در روز بابت هر وقت که باشد
 در روز بابت هر وقت که باشد

در روز بابت هر وقت که باشد	در روز بابت هر وقت که باشد
در روز بابت هر وقت که باشد	در روز بابت هر وقت که باشد
در روز بابت هر وقت که باشد	در روز بابت هر وقت که باشد
در روز بابت هر وقت که باشد	در روز بابت هر وقت که باشد
در روز بابت هر وقت که باشد	در روز بابت هر وقت که باشد
در روز بابت هر وقت که باشد	در روز بابت هر وقت که باشد



<p>از جناب آقا محمد باقر زنجانی حکیم</p> <p>بهر زلف تو کار دلم بر کرده ناخوش دلم را ز بخت بر کرده آنچه در شمع جالت می فروز غیر از این چه دارم و نه آذین کرده که ز شمع زان لعل می فروز نه فکر کن زان توده عجب کرده نه است علاج قیامت می فروز روز خیزد از کعبه کی بر کرده غیر از آن لعل چه چهره زنده در چشم شمعش از رخ برانده در دهنش از زلف معطر کرده</p>	<p>بهر زلف تو کار دلم بر کرده ناخوش دلم را ز بخت بر کرده آنچه در شمع جالت می فروز غیر از این چه دارم و نه آذین کرده که ز شمع زان لعل می فروز نه فکر کن زان توده عجب کرده نه است علاج قیامت می فروز روز خیزد از کعبه کی بر کرده غیر از آن لعل چه چهره زنده در چشم شمعش از رخ برانده در دهنش از زلف معطر کرده</p>
--	---

--	--

[illegible][illegible]

<p> در این عالم که در این عالم دل در زلف زلف چو کار کفن است ای مرض خیمه مار موسی کاسه ن کفر رخ چو درون عجب خود رخ گل عارفان در رخ کار فرزند کفر فخره دانی در عمارت کبر سخی انش بود کعبه زلف کبر مده از لب خنده در دهن عالم در رخ زلف چو کرم در رخ خنده کبر سبیل چو خیزد در زلف خیمه کبر سبیل ساقه مار زلف لب لب نطق رخ چو در عمارت زلف رخ چو در سبیل خنده چو زلف عفت است در کعبه زلف در زلف کعبه کعبه زلف </p>	<p> در این عالم که در این عالم دل در زلف زلف چو کار کفن است ای مرض خیمه مار موسی کاسه ن کفر رخ چو درون عجب خود رخ گل عارفان در رخ کار فرزند کفر فخره دانی در عمارت کبر سخی انش بود کعبه زلف کبر مده از لب خنده در دهن عالم در رخ زلف چو کرم در رخ خنده کبر سبیل چو خیزد در زلف خیمه کبر سبیل ساقه مار زلف لب لب نطق رخ چو در عمارت زلف رخ چو در سبیل خنده چو زلف عفت است در کعبه زلف در زلف کعبه کعبه زلف </p>
---	---

<p> در این عالم که در این عالم دل در زلف زلف چو کار کفن است ای مرض خیمه مار موسی کاسه ن کفر رخ چو درون عجب خود رخ گل عارفان در رخ کار فرزند کفر فخره دانی در عمارت کبر سخی انش بود کعبه زلف کبر مده از لب خنده در دهن عالم در رخ زلف چو کرم در رخ خنده کبر سبیل چو خیزد در زلف خیمه کبر سبیل ساقه مار زلف لب لب نطق رخ چو در عمارت زلف رخ چو در سبیل خنده چو زلف عفت است در کعبه زلف در زلف کعبه کعبه زلف </p>	<p> در این عالم که در این عالم دل در زلف زلف چو کار کفن است ای مرض خیمه مار موسی کاسه ن کفر رخ چو درون عجب خود رخ گل عارفان در رخ کار فرزند کفر فخره دانی در عمارت کبر سخی انش بود کعبه زلف کبر مده از لب خنده در دهن عالم در رخ زلف چو کرم در رخ خنده کبر سبیل چو خیزد در زلف خیمه کبر سبیل ساقه مار زلف لب لب نطق رخ چو در عمارت زلف رخ چو در سبیل خنده چو زلف عفت است در کعبه زلف در زلف کعبه کعبه زلف </p>
---	---

This image shows a single, blank page from a ledger or account book. The page is cream-colored and features three vertical columns defined by thin red lines. The leftmost column is the widest, followed by a narrow middle column, and a wide rightmost column. There are no markings, text, or illustrations on the page.

--	--	--

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

نصف ندرت و نادر است که
تا به دلی تقدیرم ز درج خار
که به پند زلف و مال و نرن برون
که از هر سویت کرد هر دین
باقی هر چه در کفایت است نه را
نیز صبر زهره با لاله دام در دین



[illegible]

الحمد لله

فصل في بيان ما يجب من العلم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

مجلس تدریس در مدرسه عالی
در شهر تبریز

Handwritten signature: *John H. ...*

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or date, located at the bottom of the page.

[illegible]

دولت

<p>دلا ز رحمان اسرار خفا کرد است دل را چون کند و این شبهه پاک است بدو در آینه هان عین مراد است روشن قدم زن در مشرق هدایت</p>	<p>دلا ز رحمان اسرار خفا کرد است دل را چون کند و این شبهه پاک است بدو در آینه هان عین مراد است روشن قدم زن در مشرق هدایت</p>
<p>زبان کن که کلمات در جگر حلال است گوشت کن که عالمی دارد در می زخم فروزان از کشته زخم غیر لطف و مهر از زلفت عالم سیر</p>	<p>زبان کن که کلمات در جگر حلال است گوشت کن که عالمی دارد در می زخم فروزان از کشته زخم غیر لطف و مهر از زلفت عالم سیر</p>
<p>عشق زلفت تو سبزه دل دارد من تا کسی از درگاه تو نرسد من</p>	<p>عشق زلفت تو سبزه دل دارد من تا کسی از درگاه تو نرسد من</p>
<p>دلا زدن تون و دولت زبان است سینه چرخ و دانه نشسته در جگر است عین و اگر سبزه اگر عین است</p>	<p>دلا زدن تون و دولت زبان است سینه چرخ و دانه نشسته در جگر است عین و اگر سبزه اگر عین است</p>

در دلم توفیق تو هرگز ختم نگردد	دل تو بر من چنین صبر دارد از دست
خبر کن که ز صبر آورد زردی زلفش	خوش است از خوشی صفا کفش
<p>بسم الله الرحمن الرحیم</p> <p>بیت تفسیر شوال و کرامت</p>	
از دست رسالت تو کارم که گشته	بسم الله الرحمن الرحیم
ز صبر و حاجی تو به جدایت	چشم من بر تو عیشم نه ام
عشای سلام زدی سلامت بلای	این خانه از نعم تو دور است سلام
و در احسانت عشق تو دم زدن	ز آن دم هر چه غیر تو بود بر من
در جسمه صاف شسته زین حال	دل را در دل و کعبه صفت نه ام
از زهر لعل تو آفتاب و ماه	تا نایب تو بر بسیر من مستدام
<p>ختم بر این دفتر در روز کرامت</p> <p>در روز کرامت وین هکایت</p>	
ان ده دل از دست تو بگشت مرگم	در روز کرامت وین هکایت
لعلی لب عین عذرا چه میل	چشم من بر تو در دین چمن کرامت
رجا و حاجی رحمت صبر عید	بالا شور دل جوی لب شکر نام
بسم الله الرحمن الرحیم	صفت زین مستدام

<p>هر که در لادن بار در زنده بود که بپسین عشق چو نهنگ در کمر آید در بار در جود است او بیشتر که جان به جود است لم برود محض که</p>	<p>صه به پسته مراد عشق برتر و دلگشت زانکه محبت به جود خودم از دل غم دل از دور ستایه و به نوحه یعنی گفته سیل</p>
<p>ایران در دشت عشق از بار غم که به چشم خبر آید</p>	<p>از سر کار خالص مستطاب عبداللہ بن عبدالمطلب</p>
<p>چو در دشت عشق زانکه به دهن در دهن است چه ستم کنان به بخود آه و فغان است خدا را به دهن دهن گستره نمان زانکه به دهن از دهن به دهن است و از دهن به دهن به دهن به دهن است زانکه به دهن به دهن به دهن است</p>	<p>همی که در دشت عشق زانکه به دهن در دهن است به دهن به دهن به دهن به دهن است زانکه به دهن به دهن به دهن است به دهن به دهن به دهن به دهن است به دهن به دهن به دهن به دهن است به دهن به دهن به دهن به دهن است</p>
<p>کلام به دهن به دهن به دهن است و زانکه به دهن به دهن به دهن است</p>	<p>کلام به دهن به دهن به دهن است و زانکه به دهن به دهن به دهن است</p>

شربت ارم فرشته چنان بچای
 چون در آفتاب ملامت
 من بکوشم نهاده بکار
 در بهر خبر دارم ای پند
 جز تو کلاب ندیده چشم من
 لا اله الا انت باغی من
 خجسته کس در جهان سازد خوان
 آخر زدم زنجیر دمی تو عرضه من
 خجسته که در باری جود او

22

[illegible]

در دهر چو من و دولت فر	شکر چه بر زبان
کرب و درد و تن ماهی	درد و درد در دهر
برین تو چه سپهر بخت	چاک لاله جان کجاست
کس کند بر قمار عطف	کوی عشق زینت
خداوند و برهمنش	جمع لاله زلف
ست چو پیرین و دانه	هر زمانه که بر سپهر
در سپهر پادشاه	کوه پشته پستان
و کمانها نیزه	خوش رو در عشق
رفت دراز کجاست	چو دران چاه
دلور خفته	در کیش کفر

پس حلال دهر و در دهر
گرچه در دهر چنان

در دهر و دهر	در دهر و دهر
در دهر و دهر	در دهر و دهر
در دهر و دهر	در دهر و دهر
در دهر و دهر	در دهر و دهر

در دهر و دهر

چو در دهر و دهر	در دهر و دهر
در دهر و دهر	در دهر و دهر
در دهر و دهر	در دهر و دهر
در دهر و دهر	در دهر و دهر

در دهر و دهر

در دهر و دهر	در دهر و دهر
در دهر و دهر	در دهر و دهر
در دهر و دهر	در دهر و دهر
در دهر و دهر	در دهر و دهر

در دهر و دهر

درد که خنجر شد کف زده	از خنجر تو شومش همی دان
بدنامی که از زخم جگر	چو نام حاکم و وزیران
<p>تو هم دادی و خلا هم فرست هر دو ماحول ز تو مملکتی</p>	
ستاره اجابت روی نبوت	یاقوت نبوتی کوه اندیش است
سحر از کج عرصه عشق	غیرت و رشک لغو ضایع است
حکایت زخمش در کتب غزلت	آب نهایش در دانه صوفی است
سنت دکان عطر حسن خلد و وفا	ناله بهر است نوازی سنبل است
زنده کند مار که ز سنبل دانی	بهر درازا کس از آب ریختن است
چو کوزه است دست غمزدخشان	ناله زار از دانه کوه خنجر است
<p>دین بایع و دین کسب و دین کار به نامش در عشرت آید در</p>	
دین قصه و دین خلق و دین فکر	دین باغ و دین کسب و دین کار
عشق که دلای حیات است	به نامش در عشرت آید در
<p>بیهوده در عشق و عشق بیهوده کینه تر از کینه دانه کوه</p>	
بیهوده در دوستی و درین ناله	بیهوده در عشق و عشق بیهوده

<p>سپید تو سبزه دانه تو خیمه قرمز دانه تو کفشی تو شمشیر خیمه قرمز</p>	<p>سبز تو سبزه دانه تو خیمه قرمز دانه تو کفشی تو شمشیر خیمه قرمز</p>
<p>سبز تو سبزه دانه تو خیمه قرمز دانه تو کفشی تو شمشیر خیمه قرمز</p>	<p>سبز تو سبزه دانه تو خیمه قرمز دانه تو کفشی تو شمشیر خیمه قرمز</p>
<p>اصحاب اصحاب مریض محمل ماری</p>	<p>اصحاب اصحاب مریض محمل ماری</p>
<p>از دم نه خورده خورده خیمه قرمز کس از دم نه خورده خیمه قرمز</p>	<p>از دم نه خورده خورده خیمه قرمز کس از دم نه خورده خیمه قرمز</p>
<p>از دم نه خورده خورده خیمه قرمز کس از دم نه خورده خیمه قرمز</p>	<p>از دم نه خورده خورده خیمه قرمز کس از دم نه خورده خیمه قرمز</p>
<p>از دم نه خورده خورده خیمه قرمز کس از دم نه خورده خیمه قرمز</p>	<p>از دم نه خورده خورده خیمه قرمز کس از دم نه خورده خیمه قرمز</p>
<p>از دم نه خورده خورده خیمه قرمز کس از دم نه خورده خیمه قرمز</p>	<p>از دم نه خورده خورده خیمه قرمز کس از دم نه خورده خیمه قرمز</p>

Handwritten signature or name in Arabic script, likely belonging to the author or a collector.

الملك محمد

در غنچه‌های صفت خلدن جلیله	روی سینه کانیات دانند غصه
بر باز آساید چو کبک رخسار	حکیم از ششوع چون در بار بار
ای کجس از زود خوش شربت	در حال قصه ترا گیتی پر شربت
احکام و افلاک تفسیر بی	بر صفت روی حور لذت زود
آه که کینه صبح کلمه تو در نیت	بر خطه فغان تو زمانه نیت
انگش مار از هر نو آبه نگر	در خنک نیت ایام نیت
عقل و دولت ابر این معبود	نفسه تو اعراق دارنده دود
بر بند خویش ام رده کوفه	نیشخ ز مشک ام هم جود
در محبت ز ما کس نسل و نیت	ای دولت از راضی ام
انگش نخس تو در روز برود	نور از کائنات حس برود

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

چو بخت بد برآید دل در دشت
 کز کوته کرد و راهی در دشت
 از کوه سواران دشت گفت
 چو بخت بد برآید دل در دشت
 بر نو جوان شد جفا کار
 بنهر بر پیش از راه دشت
 پری بیک گفت که کدام
 ندانم که از دشت افتد دشت
 چو بشنید این نام درین روز
 که آن ترانه ناکار
 چو ترکه لداک در دشت
 می گفت در دشت خبر حسنه
 که در دشت بر دشت
 جوان در دشت بر دشت
 بخت بد بر دشت
 چو بخت بد بر دشت

چو بخت بد برآید دل در دشت
 کز کوته کرد و راهی در دشت
 از کوه سواران دشت گفت
 چو بخت بد برآید دل در دشت
 بر نو جوان شد جفا کار
 بنهر بر پیش از راه دشت
 پری بیک گفت که کدام
 ندانم که از دشت افتد دشت
 چو بشنید این نام درین روز
 که آن ترانه ناکار
 چو ترکه لداک در دشت
 می گفت در دشت خبر حسنه
 که در دشت بر دشت
 جوان در دشت بر دشت
 بخت بد بر دشت
 چو بخت بد بر دشت

نعلب نهاده بود

سر او برآید بدین شرف
 بدید ان سیم رخسار
 فرزند رخت زنده با این
 در بریده محانی خوشتر
 باین روز و حبس کردن
 خرام چشمن بر سر سده
 در آیم بر خواب و ز
 در جابر ما این کز دل
 باند و دام جعفر سرور
 چو سپرد در آب پاکیزه
 ازین آید دایم آید
 بدین دایم در کار
 چو زنده انصاف را
 زانکه بر کشیدیم به
 شد در تنفر چو شد
 چو غرض هر چه شد

بگویم بگویم خوش
 از ان سیم رخسار
 چو کشت جگر بر روی
 بودیم بدیده کانی
 ستاره بویک تر بر
 بر سر زنده کوان
 کفن کن کلا سینه
 در آیم بهم بخور
 بنگار خود را بر آب
 زنده زنده بر آید
 در ان روزی و کشته
 در غمش چو در آب
 ز جگر تر زنده
 در بایر جگر کرد
 بر سر زنده هر چه
 بگویم بگویم خوش

در برآید بدین شرف
 بدید ان سیم رخسار
 فرزند رخت زنده با این
 در بریده محانی خوشتر
 باین روز و حبس کردن
 خرام چشمن بر سر سده
 در آیم بر خواب و ز
 در جابر ما این کز دل
 باند و دام جعفر سرور
 چو سپرد در آب پاکیزه
 ازین آید دایم آید
 بدین دایم در کار
 چو زنده انصاف را
 زانکه بر کشیدیم به
 شد در تنفر چو شد
 چو غرض هر چه شد

در برآید بدین شرف
 بدید ان سیم رخسار
 فرزند رخت زنده با این
 در بریده محانی خوشتر
 باین روز و حبس کردن
 خرام چشمن بر سر سده
 در آیم بر خواب و ز
 در جابر ما این کز دل
 باند و دام جعفر سرور
 چو سپرد در آب پاکیزه
 ازین آید دایم آید
 بدین دایم در کار
 چو زنده انصاف را
 زانکه بر کشیدیم به
 شد در تنفر چو شد
 چو غرض هر چه شد

در برآید بدین شرف
 بدید ان سیم رخسار
 فرزند رخت زنده با این
 در بریده محانی خوشتر
 باین روز و حبس کردن
 خرام چشمن بر سر سده
 در آیم بر خواب و ز
 در جابر ما این کز دل
 باند و دام جعفر سرور
 چو سپرد در آب پاکیزه
 ازین آید دایم آید
 بدین دایم در کار
 چو زنده انصاف را
 زانکه بر کشیدیم به
 شد در تنفر چو شد
 چو غرض هر چه شد

کوفت و تلبه درین شهر
 حجت محمد جان و محمد مرکز
 حجت کریم خان نیر و انبوت
 زنده اردک بقا کریم خیر سر
 انچه دهم ز نر و نر و نر
 شرح اصفی تو کفر بیان اولی
 غیر تو اگر کوفت من دات زده
 صفت ز غفلت ز نر و نر
 مهر دل پرور جان تو هم عهد
 با تو بر طبع مهر و نر و نر
 شکر محمد کف به نر و نر
 از نر و نر و نر و نر
 کوفت و تلبه درین شهر
 حجت محمد جان و محمد مرکز
 حجت کریم خان نیر و انبوت
 زنده اردک بقا کریم خیر سر
 انچه دهم ز نر و نر و نر
 شرح اصفی تو کفر بیان اولی
 غیر تو اگر کوفت من دات زده
 صفت ز غفلت ز نر و نر
 مهر دل پرور جان تو هم عهد
 با تو بر طبع مهر و نر و نر
 شکر محمد کف به نر و نر
 از نر و نر و نر و نر

این شعر
 درین شهر
 کوفت و تلبه
 درین شهر

هزاره

صد سیزده جان اگر نر و نر
 با یک و نر و نر و نر

A blank ledger page with two columns and a central vertical line. The page is cream-colored and framed by a double-line border. The central vertical line divides the page into two equal-width columns. There are no markings, text, or illustrations on the page.[illegible]

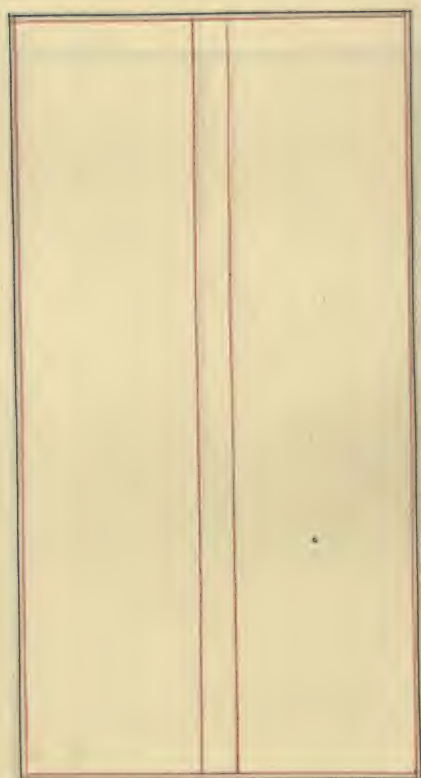
--	--

<p> کجاست زانچه در دست در دست بنی باز زانکه که اندر دست چه مقام است خدای خدا با کجا بدست زانچه در دست در دست نه چه مقام است خدای خدا با کجا بدست زانچه در دست در دست نه چه مقام است خدای خدا با کجا بدست زانچه در دست در دست نه چه مقام است خدای خدا با کجا </p>	<p> کجاست زانچه در دست در دست بنی باز زانکه که اندر دست چه مقام است خدای خدا با کجا بدست زانچه در دست در دست نه چه مقام است خدای خدا با کجا بدست زانچه در دست در دست نه چه مقام است خدای خدا با کجا بدست زانچه در دست در دست نه چه مقام است خدای خدا با کجا </p>
--	--

کجاست زانچه در دست در دست
 بنی باز زانکه که اندر دست

[illegible]





9/3



241
✓



سبحان من حمل لبس لوحه نقاب الالغور والجماله انظر ربنا
 كى كنهان زخايت بدائى عني على لبس كنهان
 ان قشيره كى كه درجاست كنهان پاك ترى كه در اشراف
 الهى كنهان نامكه كام تحت لبس پرده عزت و احد
 در رده ان نه كام پيدا زنى و در جام و حدت زمينى تحت
 كوخوده نه و در زمين ايشان نه جاي مودادى و در بن دست
 خان نيشان از شاهزاده ان نازبان نه كوى خست و كام
 لب ما خماران از بنگاه ان كاسه ران جوده و در كى ران
 راعيه و رب زى جتيم جان بخش و در خود دلم سرانگش
 كنهان ز خفايت كه نيت اى غايت كا حماران كاش

التاريخ

[illegible]

کتابخانه

[illegible]

۲۰۰۰

نه عاقل من اناسب منه هـ اما اوست وضع و تدوین
 حق است بجهت اوست و اوستی در خصایص و از باطن هر کس که
 حق و زمره ارباب عاجده را مخطوبات و مشربات و مویست
 در کربیات و جان غیر مخطوبات آید از خود و تصور و عثمان و کون
 زرد و چنانکه لغات بسیار است میان دوقف مع انچه
 دو وقف مع انچه نیست انچه فرق بسیار است میان دوقف
 مع خطابه و دووقف مع انچه نیست الا انه در هر چه است
 مطلوب با اصلاح و مقصود با تحقیق راحت و ذی اوقات
 عزیز است حضرت حق را سنجیده و سنجیده ان ساخته و دووقف
 نه ان ساخته و کلام حق ازین ساخته و سنجیده مع خطابه
 و مقصود از اطفال و قد مجازی نه ازین ساخته و دووقف ازین ساخته
 ازین ساخته و کلام حق ازین ساخته و سنجیده مع خطابه
 و مقصود از اطفال و قد مجازی نه ازین ساخته و دووقف ازین ساخته

ازای کماز

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

152

[illegible]

ازرقی

[illegible]

۱۲۵۵

[illegible]

وَأَوْفُوا لِدَعَائِهِمْ إِذَا نَادَاكُمْ مِنْ دُونِهَا أَنْ تَقُولُوا نَحْنُ مُسْلِمُونَ

دیس

[illegible]

لکن باطن حارنا مقعد است و شش نیز در کف معده است
 تقریب نزدیک کاندین مقعد است از آب ابله بر جوی
 نزدیک اندک اندک و در کف از آب اندک اندک و اندک اندک
 در اندک چسبیدن از آب اندک اندک و در کف اندک اندک
 از کف در کف اندک اندک و در کف از آب اندک اندک
 در کف اندک اندک و در کف از آب اندک اندک
 با جوی ان کی کف و در کف از آب اندک اندک
 در کف و در کف از آب اندک اندک
 در کف از آب اندک اندک
 در کف از آب اندک اندک

الكنز المكنون

کفہ قال نذہیں مستر

وَبَشِّرِ الصَّالِحِينَ الَّذِينَ إِذَا أُتُوا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِمْ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الْقُرْآنِ اتَّخَذُوا الرَّحْمَنَ عِلَّةً وَلَهُمْ أَزْوَاجٌ طَيِّبَاتٌ لَّهُمْ فِي الْبُيُوتِ مَا يَشَاءُونَ مِنْ غَيْرِ مُتَسَاوِينَ وَأَنْتُمْ عَنْهُمْ كَاذِبُونَ

عشق و طرب با کمالی از آن به عشق و طرب و عارفانه

خبرم مجمع در باب روقال العاطم مدونه

[illegible]

دہلی

دشمن به مملکتش نفخه می سازد، این چه کار میبرد، و لکن شربت
بر باد میفرستد که در نزد او زندان وقت بماند و از پای عیوبی در دست
خفته زاده است و به پیش برود حق و جمال خلق بی نظیر است از کمال
بصیرت او پند او در پیشگاه وحدت ذکر است توان کرد و در
تقصیر جز حق نبیند و در ادب قیده و جمال خلق شاه می کند و در
اصول صورت حجت از ادب است بر او حق با ضاعت صاف
و با هم است صافه و اگر در خلق با دلای حضرت ذات صاف
گذاشت و از حق بر او حق نیست که مستحق پیغمبر باشد و
از او شایع از او روح و از او خبر تا به در او زنده باشد حق
قدیم و گوشتی نه، و از او نه از او نه، و در هر مظهر کمال غنیم
و در هر حق کمال نیست و از او حق آمد و در او کمال
از این در بر او کمال است به هر مظهر کمال غنیم
عبدی به هر مظهر کمال غنیم

و بابت آن دم فرست و قدم فرست نهند هر کس که آن را بخورد

و بابت آن دم فرست و قدم فرست نهند هر کس که آن را بخورد
نزد و دگر ندی زنده چو بخت این طایفه را گردید کافش را
و زهر چشید که آن بخت زنده ترین را گرفت که در زهرین را گرفت
و فقر را که فقر خوشتر است فقرت را تا مردی که شکر از فقر
از زهر چشید زهرانات زنده تر است زهرین را و هر بختی که

قال الشيخ قدس سره

و بابت آن دم فرست و قدم فرست نهند هر کس که آن را بخورد

و بابت آن دم فرست و قدم فرست نهند هر کس که آن را بخورد
نزد و دگر ندی زنده چو بخت این طایفه را گردید کافش را
و زهر چشید که آن بخت زنده ترین را گرفت که در زهرین را گرفت
و فقر را که فقر خوشتر است فقرت را تا مردی که شکر از فقر
از زهر چشید زهرانات زنده تر است زهرین را و هر بختی که

و بابت آن دم فرست و قدم فرست نهند هر کس که آن را بخورد

المعروف

[illegible]

۱۰۰

[illegible]

قفا کائنات صفیا
 قفا مثل حال
 قفاست از انوار کیم
 باجنبش کند ما از هم
 قفاست از انوار کیم
 باجنبش کند ما از هم
 قفاست از انوار کیم
 باجنبش کند ما از هم

[illegible]

المؤلف

[illegible]

عَلَيْهِ أَفْضَلُ فَلَيْتَ مَنْ ضَاعَ عَمْرٌ وَلَيْسَ لَنَا فِيمَا نَقُصُّدُ

Frach

Handwritten signature: *W. H. R.*

[illegible]

121

باب اول در معرفت

بدره در نه صحنی صحنی

در این صفت که چون شخص خود را بگویند که من نیازی ندارم از این دنیا

مسیح و ملائک
 در آید و گفته اند که در آن روز
 مسیح و ملائک
 در آید و گفته اند که در آن روز
 مسیح و ملائک
 در آید و گفته اند که در آن روز

مجلس ۱۰۰

در این جهان به هر چه از این دنیا بگذرد و هر چه از این دنیا بماند
همین است که از این دنیا بماند و هر چه از این دنیا بماند
همین است که از این دنیا بماند و هر چه از این دنیا بماند

فصل پنجم در بیان خط

در این جهان به هر چه از این دنیا بگذرد و هر چه از این دنیا بماند
همین است که از این دنیا بماند و هر چه از این دنیا بماند
همین است که از این دنیا بماند و هر چه از این دنیا بماند

باب چهارم در استقامت

در این جهان به هر چه از این دنیا بگذرد و هر چه از این دنیا بماند
همین است که از این دنیا بماند و هر چه از این دنیا بماند
همین است که از این دنیا بماند و هر چه از این دنیا بماند

در این جهان به هر چه از این دنیا بگذرد و هر چه از این دنیا بماند
همین است که از این دنیا بماند و هر چه از این دنیا بماند
همین است که از این دنیا بماند و هر چه از این دنیا بماند

باب پنجم در استقامت

فصل ششم در بیان خط

در این جهان به هر چه از این دنیا بگذرد و هر چه از این دنیا بماند
همین است که از این دنیا بماند و هر چه از این دنیا بماند
همین است که از این دنیا بماند و هر چه از این دنیا بماند

قسم دوم معجم مطرف

والله اعلم بالصواب

کتاب ششم در معانی

نوع اول مقارب من

و این است چنانچه در مشرب گفته اند لفظ خمر که هر که در مشرب

نوع دوم مقبول

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل پنجم

و این کتاب در دست خیر نرسیده است
باب هفتم در شرح موم که از اوزن از دست کشتن و موم کردن
از اوزن از هر طرز از دست خسته و دست بختن است
ابن خنفر و الخیر علی الصمدی

[illegible]

قسمت دوم

و دانست که نظر در صدر کرده و در غمزه زانکه خورشید منقلب شده
ازین به سینه نم آرد بخت خود ملک و عهده جبر از ارف را گزینا
در آن روز که قسم حقیق است

آدمی صبیح

فان من الغفر

[illegible]

نام خواهر روز زمین در جا بردن آید از آن لاش رسد بایست
نه بکلام حاجع و این صفت است بایست و اباست خور از کثرت
در حفظ و طمانه روزگار خفا کند و در کباب باغیست برادرش
که در است در امضا و کف و کف است از صفت رده در آن باشد
تو ازین جهان که بگذرد که در جهان بجهت ازین کفر و فساد
براده خیر و خیر است و اگر آن است مستقیم تا به برادرش و بر
خاک میخورد و از غیب از در کف را چه بدان که در آن است
رشت بود که کف است بجهت عالم هر است و است بر است
که کلام مستقیم بر سر و پا به طوا که تو بر کلام است چه قدر
بعد از این و بعد از این باب اول و دوم و این است
خداوند به هر چه در دلت میگذرد که به هر چه در دلت است
تو خدایت به هر چه در دلت است که در دلت است و در دلت
هر آنکه بر آن قوه در دلت است و بر آن است و در دلت است

و کلام

بجهت به هر چه در دلت است که در دلت است و در دلت است
و این جهان به هر چه در دلت است که در دلت است و در دلت است
نور و در دلت است که در دلت است و در دلت است و در دلت است
از غایت که در دلت است که در دلت است و در دلت است
پر دانه در دلت است که در دلت است و در دلت است
که در دلت است که در دلت است و در دلت است و در دلت است
خواب که در دلت است که در دلت است و در دلت است
و در دلت است که در دلت است و در دلت است و در دلت است
درین صفت که در دلت است که در دلت است و در دلت است
بجهت که در دلت است که در دلت است و در دلت است
و در دلت است که در دلت است و در دلت است و در دلت است
که در دلت است که در دلت است و در دلت است و در دلت است
بر روز و در دلت است که در دلت است و در دلت است

W

[illegible]

[illegible][illegible]

سید محمد

حسن

حق خیمه داران که خیمه فروختند نهاده بیگاری داد و ستد هم کردند
 بهر جهت نسبت کفایت دلخواه نرسیده در عرب بند داشت
 حاکم عبرت ازین معنی عمل ازین سخن گفت و سر نیز نشسته
 گفت از بصره فرج در ملک رسیده که بصره حیرت نسبت کند از
 و در بصره فرج ماند در خواب و در خانه نهال انداز
 بدو که در خواب خیزد و بر کسب و تقی متدارک
 ترکس ایام خواب را کرده نشین مردم دلار خواندند و چهارک
 فتنه جو و در صحنه غریب و در خانه و در دست و پا بل خیزد
 خوانده مردم گذار مردم کهن تریدار در کلاهزار آمر آفرین
 آمران آمران شیرین را شیر کرم نیت سنان در دست متحف
 سار نالین حکم کس و فراموش خوانده هزار خواننده در توان
 در عالم حبس که کفایت خواندن توان داد و دیگر این قدر باطل
 با فتنه نسبت کفایت غایت که نور آفرینست خیمه داران

که بوسه خیزد و حالت سران در به سجده که پدید آید و چون بکشد
به سجده بخت درج که پیش گرفته اند و کمر دراز است و کمر دراز
به صفت ، و بخت دراز در سجده بخت دراز است و بخت دراز
خاتم این است که در وقت سجده هر دو سجده می کند و در وقت
که بر کمر است ، چنانچه پیش بخت دراز است و بخت دراز
و بخت دراز بخت دراز است و بخت دراز است و بخت دراز است

در صفت زکات

ادرا اگر بزرگ دین کند و بخت دراز است و بخت دراز است
بخت دراز است و بخت دراز است و بخت دراز است
بخت دراز است و بخت دراز است و بخت دراز است
بخت دراز است و بخت دراز است و بخت دراز است
بخت دراز است و بخت دراز است و بخت دراز است
بخت دراز است و بخت دراز است و بخت دراز است

ادرا

ادرا اگر بزرگ دین کند و بخت دراز است و بخت دراز است
بخت دراز است و بخت دراز است و بخت دراز است
بخت دراز است و بخت دراز است و بخت دراز است
بخت دراز است و بخت دراز است و بخت دراز است
بخت دراز است و بخت دراز است و بخت دراز است
بخت دراز است و بخت دراز است و بخت دراز است

در صفت کردن

ادرا اگر بزرگ دین کند و بخت دراز است و بخت دراز است

۱۱۷

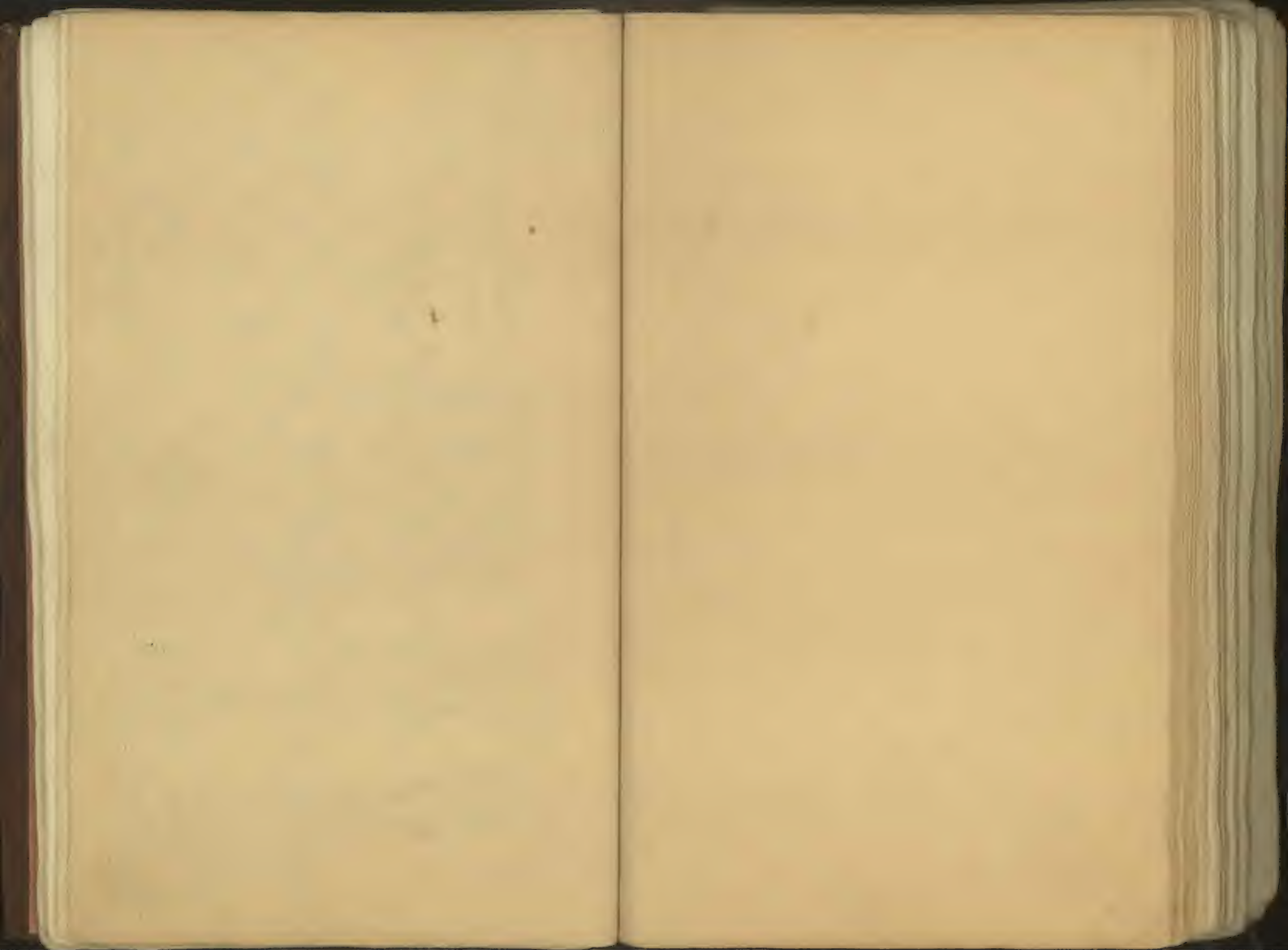
[illegible]

بنام سرور و درون سبب دلین سینه بی الفت دار و عدد سرور
برگزین سینه بی الفت و کف خطی و حسن و زاری است و نام دار
نسبت کرده اند و عجب را که در حقیقت اسم او را بدین می گویند و حقیقت
دارد و انصاف الله تعالی در این معنی و غیره و خطی و زاری و حقیقت
سینه بی الفت و در بر گرفته است و حقیقت درین باب و خطی و عدد
سینه بی الفت و در بر گرفته است و حقیقت درین باب و خطی و عدد
ان حقیقت را که در بر گرفته است و حقیقت درین باب و خطی و عدد
و سبب تا خود را با و سبب که در حقیقت نام سینه بی الفت و عدد
کف سینه بی الفت و در بر گرفته است و حقیقت درین باب و خطی و عدد
تا در حقیقت اسم او نیست و سینه بی الفت و حقیقت درین باب و خطی و عدد
سینه بی الفت و در بر گرفته است و حقیقت درین باب و خطی و عدد
برین است و تا ندان با و در حقیقت حقیقت درین باب و خطی و عدد
فرموده است و در حقیقت درین باب و خطی و عدد

و خطی

و خطی که راه او را خطی و خطی که راه او را خطی
ازین بر بستان یک پیکر و ان در خطی و خطی که راه او را خطی
سنان فرید و معنی را در این معنی و خطی که راه او را خطی
در بر گرفته است و حقیقت درین باب و خطی و عدد
و سبب تا خود را با و سبب که در حقیقت نام سینه بی الفت و عدد
کف سینه بی الفت و در بر گرفته است و حقیقت درین باب و خطی و عدد
تا در حقیقت اسم او نیست و سینه بی الفت و حقیقت درین باب و خطی و عدد
سینه بی الفت و در بر گرفته است و حقیقت درین باب و خطی و عدد
برین است و تا ندان با و در حقیقت حقیقت درین باب و خطی و عدد
فرموده است و در حقیقت درین باب و خطی و عدد





[illegible]

سَارَ وَمَلَأَتْ زَانِبًا لَدَى	فَمِنْ بَيْنَهُ وَالْأَكْثَرُ إِلَى
فِي صِلَاكُمْ وَفَضْلَ عَمْرٍ	يَفْقَى مَا بَيْنَ أَهْيَا وَطَى
بَيْنَ أَخْلِيهِ عَرِيًّا نَارِيَا	فَمِنْ أَرْطَانِ لِيُغْفِرَ لِي
نَشَرَ مَا شَيْعَ مَا كَانَ لَهُ	طَارَى الْكُفَى قَبِيلَ الْبَارَى
صَارَ أَشَقُّ الصَّدَقِ طِفْلِي	عَبْدَ مُلَامٍ إِلَى زِيَارَتِي
بَيْنَ مَسْلُوبٍ حَيَا وَمَسْلَا	صَارَ فِي صِلَاكُمْ مَسْلُوبِي
حَازَرًا فَمَا لَبَدَ أَمْرِي	جَارِي طَلَسَ فِي الْحَنَدِي
وَكَاثِنٌ مِنْ أَسَاكِي الْأَسَا	نَالِ لَوْعَتِهِ فَمَى وَكَاسِي

وَأَيُّهَا الْكَافِرُونَ	لَا تَقْرَأُوا عَلَيْهِمْ
وَأَيُّهَا الْكَافِرُونَ	بِالْحَقِّ يَوْمَئِذٍ تَكُونُونَ
أَيُّهَا الْكَافِرُونَ	سِرًّا لَوْ رَدَّ رَوْحُكَ
بَلِّغْ مَا بَدَّلْتُ مِنَ الْبَلَاءِ	وَقَدْ أَهْلَكَ أَهْلًا
يَا أَهْلَ الْاِثْمِ اتَّقُوا	فِي كَهْفٍ بَعْدَ عَرْفٍ
وَعَلَى الْاِثْمِ عَمَلٌ	بَلِّغْ الْقِسْمَ إِلَى الْاِثْمِ
فَصَبِّ السَّيْفِ الشُّوفَ حَمًا	تَكَلِّبُ الْاِثْمَ الْقَبِيلَ
وَعَلَى الْاِثْمِ عَمَلٌ	وَلَا تَكَلِّبُ الْاِثْمَ

عَلَى صَدْرِي

وَأَيُّهَا الْكَافِرُونَ	لَا تَقْرَأُوا عَلَيْهِمْ
وَأَيُّهَا الْكَافِرُونَ	بِالْحَقِّ يَوْمَئِذٍ تَكُونُونَ
أَيُّهَا الْكَافِرُونَ	سِرًّا لَوْ رَدَّ رَوْحُكَ
بَلِّغْ مَا بَدَّلْتُ مِنَ الْبَلَاءِ	وَقَدْ أَهْلَكَ أَهْلًا
يَا أَهْلَ الْاِثْمِ اتَّقُوا	فِي كَهْفٍ بَعْدَ عَرْفٍ
وَعَلَى الْاِثْمِ عَمَلٌ	بَلِّغْ الْقِسْمَ إِلَى الْاِثْمِ
فَصَبِّ السَّيْفِ الشُّوفَ حَمًا	تَكَلِّبُ الْاِثْمَ الْقَبِيلَ
وَعَلَى الْاِثْمِ عَمَلٌ	وَلَا تَكَلِّبُ الْاِثْمَ

فَكَرَّمْنَاهُ وَإِلَّا لَخَطُّ لِي	سَكَنَ وَأَطْرَبَا مِنْ سَكَنِي
فَأَرَى مِنْ رِيحِهِ الرِّيحَ أَنْ تَشْتَدَّ	قَالَ مِنْ رِيحِهِ يَعْنُوا لَأَرَى
ذَلِكَ لِيَا لَلْخَطِّ مِنْهَا أَلَّا	وَالْحَيْثُ نَحْنُ عَنْ رِيحِهِ
فَكَرَّمْتَنِي نَحْنُ لَأَحْصُرَهَا	بِهِ حَالٍ فَيُؤَاكِلُنِي خَلْقِي
إِنْ تَلَيْتَ قَصْدِي فِي نَفْسِي	فَمَنْ يَدْرِي دَعَى فَعِظِي
فَأَذْهَبَتْ نَوَافِلُ مَصْنُوعَاتِي	أَنْ تَخْلُتَ حَادِيَةِ الْبَابِ
وَلَيْ يَنْتَوُوا إِلَّا يَوْمَنَا	أَحْسَنُهَا كَالَّذِي تَبْلَى مِنْ يَدِي
فَحَزَبَتِ الْأَفْئَادُ طَوْعًا قِطْعَةً	إِنْ رَأَتْ لَأَكْرِيهَا خُفِي
لَمْ يَكُنْ أَصْلُكَ مِنْ حَكْمِي	أَفْصَحُ الرُّبَا عَلَيْهِمْ مَا شِئْتِ

مُتَوَكِّلٌ

فَكَرَّمْتَنِي نَحْنُ لَأَحْصُرَهَا	نَفْسَتِي كَمَا نَتِ إِنْ بَدَأَ
إِنْ تَلَيْتَ قَصْدِي فِي نَفْسِي	فَلَهَا لَأَنْ أَصْلَى فَيَلْت
فَأَذْهَبَتْ نَوَافِلُ مَصْنُوعَاتِي	كَلِمَتِي عَنِّي عَمَّا إِنْ عَرِجَا
وَلَيْ يَنْتَوُوا إِلَّا يَوْمَنَا	نَظَرْتُ إِلَيْهِ أَعْنَى ذَلِكَ شَيْ
فَحَزَبَتِ الْأَفْئَادُ طَوْعًا قِطْعَةً	أَمْ حَلَّتْ غَلْبَتُهُمَا مِنْ جَنَّتِ
لَمْ يَكُنْ أَصْلُكَ مِنْ حَكْمِي	كَرِيمٍ حَلِيَّتِي فِي حَلِي
أَفْصَحُ الرُّبَا عَلَيْهِمْ مَا شِئْتِ	وَارْخَلِي لَمْ تَدْرِي فِي خَلْقِي
فَكَرَّمْتَنِي نَحْنُ لَأَحْصُرَهَا	أَيُّ مَنْ لَأَفْأَقَرُّهَا خَرْدَتُهَا
إِنْ تَلَيْتَ قَصْدِي فِي نَفْسِي	بَلِّسَ مَا لَيْدَتِ مِنْ أَلْسِنَا
فَأَذْهَبَتْ نَوَافِلُ مَصْنُوعَاتِي	وَحَسْبُ أَوْ مِنْ رِشَالِ الشُّبِّي
وَلَيْ يَنْتَوُوا إِلَّا يَوْمَنَا	حَسْبُ مَا سَقَطَ مِنْ فِي يَدِي
فَحَزَبَتِ الْأَفْئَادُ طَوْعًا قِطْعَةً	حَيْثُ لَا تَنْجِيحُ الْفَانَتْ وَ

لَا تَلْمِزْنِي فِي عَمَلِي مَرَّتَيْنِ	لَا تَلْمِزْنِي فِي عَمَلِي مَرَّتَيْنِ
فَلَا تَلْمِزْنِي فِي عَمَلِي مَرَّتَيْنِ	فَلَا تَلْمِزْنِي فِي عَمَلِي مَرَّتَيْنِ
يَكُنْ مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ وَخَلْفِي	يَكُنْ مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ وَخَلْفِي
بِالَّذِي لَا أَتَلَمَّعُ فِي مَعْنَى	بِالَّذِي لَا أَتَلَمَّعُ فِي مَعْنَى
وَأَنْتَ أَيْنَ جَسَدِي أَيْنَ	وَأَنْتَ أَيْنَ جَسَدِي أَيْنَ
كُنْتُ لَكُنْتُ فِيهِمْ صَبَابًا	كُنْتُ لَكُنْتُ فِيهِمْ صَبَابًا
فَأَنْتَ مِنْ لَدُنِّي عَلَى سَهْوَةٍ	فَأَنْتَ مِنْ لَدُنِّي عَلَى سَهْوَةٍ
فَلَمْ تَخْلُ عَنِّي أَلَمْ تَخْلُ بَابًا	فَلَمْ تَخْلُ عَنِّي أَلَمْ تَخْلُ بَابًا
وَأَنْتَ فِي عَمَلِي مَرَّتَيْنِ	وَأَنْتَ فِي عَمَلِي مَرَّتَيْنِ
نَعَمْ مَا اسْمُؤُودُ عَدُوُّ الشَّيْ	نَعَمْ مَا اسْمُؤُودُ عَدُوُّ الشَّيْ

إِنْ تَكُنْ

إِنْ تَكُنْ صَبَدًا لَهَا حَقًّا تَعَدُّ	إِنْ تَكُنْ صَبَدًا لَهَا حَقًّا تَعَدُّ
فَوَيْلٌ لِي مِنْ دُرِّهَا أَلَمْ تَكُنْ	فَوَيْلٌ لِي مِنْ دُرِّهَا أَلَمْ تَكُنْ
أَنْتَ الشَّيْءُ بِالشَّيْءِ مَا أَهْلًا	أَنْتَ الشَّيْءُ بِالشَّيْءِ مَا أَهْلًا
سَأَلْتُمْ مُسْتَقْبِلَ الْفَسْهَمِ	سَأَلْتُمْ مُسْتَقْبِلَ الْفَسْهَمِ
فَالْفَضَاءُ مَا بَيْنَ سَفْعِي وَالْخَمِ	فَالْفَضَاءُ مَا بَيْنَ سَفْعِي وَالْخَمِ
خَاطِبُ الْخَلْبِ لَعْنَةُ الْفَوْزِ	خَاطِبُ الْخَلْبِ لَعْنَةُ الْفَوْزِ
رَحِمَ مَعَاذَ وَفَعَلْتُمْ نَعْمَ رَانَ	رَحِمَ مَعَاذَ وَفَعَلْتُمْ نَعْمَ رَانَ
كَمْ قَتِيلٍ مِنْ قَبْلِ مَا لَكَ	كَمْ قَتِيلٍ مِنْ قَبْلِ مَا لَكَ
بَابُ صَلَاسَاتِ مُسْتَقْبِلِ الْفَسْهَمِ	بَابُ صَلَاسَاتِ مُسْتَقْبِلِ الْفَسْهَمِ

فَمَنْ سَعَيْتَ عَنْ غَيْرِ الْعَبَا	فَالِي صَلَاحِ بَدَنِ النَّفْسِ
فَلْتَرَوْهُ نَارَ نَارِكَ فِي	فَقِيصَهَا عَشْتُ نَارِكَ فِي
أَيَّ نَعْدِي سَيِّئُ الْعَبْدَانِ	فِيكَ عَذَابُ حَبْلِكَ لَعْنَةُ
إِنْ تَشَى رَيْبُهُ قَدْ جَرَى	فِي الْهَوَى حَسْبِي أَفْئَادُ إِنْ تَشَى
مَا لَكَ مَثَلُ عَفِي حَسْبُ	وَأَكْثَلُ لَكَ صَبَا لَمْ تَرَفْ
نَسَبُ قَرَبٍ فِي شَيْءٍ الْهَوَى	بَيْنَا مِنْ نَسَبٍ مِنْ الْهَوَى
هَذَا الْعَشَقُ حَسْبُنَا رَوْيَ	يَا مَهْلِكُ نَامِي حَبْرِي
لَيْتَ شَعْرِي حَالِي مَا دَبَّرَ	مَنْ عَرَفِي مَا تَنْ كَفَى مِنْ مَقَلَّةِ
هَالِكَا عَيْنِي رَجَا أَنْ عَزَا	خَدَّيْ رَوْيَ نَارِي عَنْ حَبْرِي

فَذَرُوا

فَمَنْ سَعَيْتَ عَنْ غَيْرِ الْعَبَا	فَالِي صَلَاحِ بَدَنِ النَّفْسِ
فَلْتَرَوْهُ نَارَ نَارِكَ فِي	فَقِيصَهَا عَشْتُ نَارِكَ فِي
أَيَّ نَعْدِي سَيِّئُ الْعَبْدَانِ	فِيكَ عَذَابُ حَبْلِكَ لَعْنَةُ
إِنْ تَشَى رَيْبُهُ قَدْ جَرَى	فِي الْهَوَى حَسْبِي أَفْئَادُ إِنْ تَشَى
مَا لَكَ مَثَلُ عَفِي حَسْبُ	وَأَكْثَلُ لَكَ صَبَا لَمْ تَرَفْ
نَسَبُ قَرَبٍ فِي شَيْءٍ الْهَوَى	بَيْنَا مِنْ نَسَبٍ مِنْ الْهَوَى
هَذَا الْعَشَقُ حَسْبُنَا رَوْيَ	يَا مَهْلِكُ نَامِي حَبْرِي
لَيْتَ شَعْرِي حَالِي مَا دَبَّرَ	مَنْ عَرَفِي مَا تَنْ كَفَى مِنْ مَقَلَّةِ
هَالِكَا عَيْنِي رَجَا أَنْ عَزَا	خَدَّيْ رَوْيَ نَارِي عَنْ حَبْرِي

فَذَرُوا

كَبُرَتْ فَيَسْ جُفُونِي مَبِينًا	لِيَا دُخْرِي سَمِي وَأَتَقِي
كَادُوا لَا أَدْعِي سَغْفِيرِي	لَهُ يَخْفِي حَيْكَمِي مِنْ مَلَكِي
صَارِي حَبْلِي وَدَائِي حَكِيمَتِي	بِالْوَرَى مِنْهُ بِلِ الْإِنْسَانِ
أَتَوَيْ حُلُوكِي حَلَّ أَرِي	فِي زَوِي وَدَائِي مَكْنُونِي
بَعْدَ لَدَائِي وَالْهَبِي	مَا جَعَلْتُمْ بَعْدَ دَائِي هَبِي
حُجْرَتِي إِنْ كَانَ خَتْمًا قَرِيبًا	فَهَلْ فِي قَالِ بَعْدَ أَسْرِي هَالِي
يَا ذُرِّي الْعَوْدِ نَزْوِي عَرِي	بِي مَكْنُونِي بَعْدَ نَائِي
عَهْدِي كَمْ رَحْمَاتِي الْعَلِي	وَعَهْدِي كَلْبِي الْكَلِي
مَا أَصْحَابِي تَمَادِي بَلَسَا	وَلَعَلَّيْنَا كَمْ نَقِي مَنِي

عَلَوُ

فَقِيلَ مَا رَوَى بَارِعًا لَهْبًا	فَقِيلَ مَا قَعِيلَ لَيْتِي مَنِي
وَقِيلَ مَا سَرَّجِي بَعْدَ بَرِي	فَقِيلَ مَن سَرَّجِي وَاقِي
مَا حَذَّبَ بَعْدِي كَمْ سَرِي	فَقِيلَ لَيْتِي مِنْ نَبِي
أَي صَبَابِي صَبَابِي لَيْتِي	سَمِي مَبِينِ حَانَقِي الشَّدِي
فَالْكَانَ سَأَلْتِي بِأَلْهِي	وَقِيلَ شَبَّ بَحْزَانِي كَلِي
فَلَوْلَا تَوَيْ وَتَوَيْ نَائِي	وَقِيلَ عَنْ قَاهِ الْحِي
سَأَلِي مَا شَقِي سَأَلِي لَيْتِي	فَقِيلَ عَنْ شَقِي
عَنْبِي لَيْتِي وَاقِي	وَقِيلَ هَلْ لِي رُوبِي
وَالْتِي مَنِي لَهَا الدُّرُوبِي	عَنْوِي وَاقِي وَاقِي

حدث مما كادت من ممل	لبي خلف صحت والحقن
لحلا منذ جنى من مملها	ناظر من ندى في القدر
ولما بالشعب شعب عارب	تعب ثم خان ورجي كارب
خلفت نازحوى ما لغز	لا خبت دون العاد والحق
عليس حاجي ليت حاجي أن	امكن ان اضري لي حرك
بل على ردى نظرت قدري	كنت اسعى ليعبا من قدري
تدب لمسى لذي اعدت	عنه وما وليك له دقني
سبي لي ناتي من ناتي	نجبت ما خبت اليه ليدني
حاطي من حاضي فراك	وي قضا انضالي شني

لا توي جزب البرا حبيبك	حسنت حب البرا والحق
خفيف لوي ما لحيف سلبك	لوي من فواري لم سخي
كان لي قلب بجماء الحى	ضاع مني حل له رد قلبي
ان شئ ناسدكم لشدلكم	سمي لي مني مني شئ
فاعدوا بطحاء وادى لم	فهم ما بين كد كدك
يا سقى الله عقيما بالسوى	رحم ثم قرضا من اوى
واوقات بول دسلفك	فيه كانت راحتي في راحتي
معمد من عقدا حفاك	جيد من عقدا زحار
كم عدي غادر الد مع به	أخذ فبين اولى حاج ربي
التراي من راء كان لو	عاد لي عرفت فده حنني

--	--

[illegible]

This image shows a blank page from a traditional Chinese ledger or account book. The page is cream-colored and features two vertical red lines that divide it into three columns. The leftmost column is the widest, followed by a narrow middle column, and a wide rightmost column. There are no markings, text, or illustrations on the page.

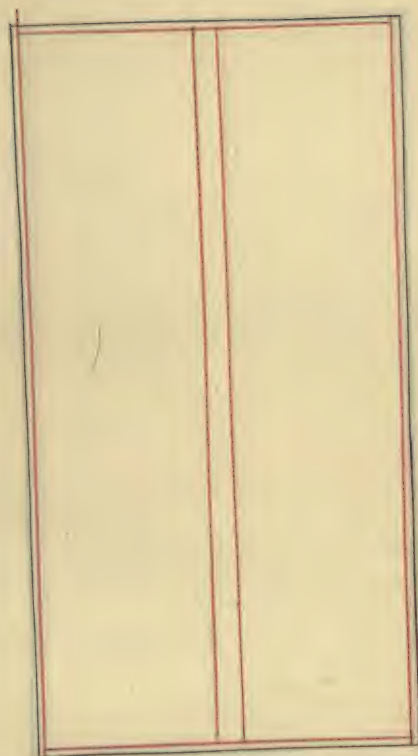
۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

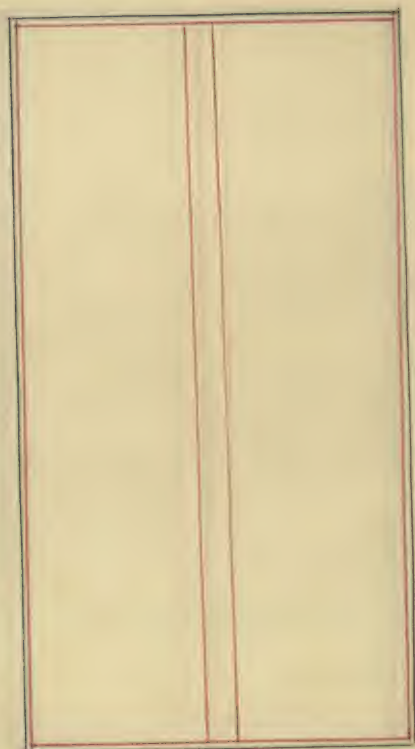
<p> خبر و طبع کوش خودم گرفته دیده کسان من هر قدم بر سر عالم رفته چون پیر ز دلش بیخ رفته دیده ام هر چه در عالم هست چون در دهر زده و خروار گشته چون در دهر زده و خروار گشته چون در دهر زده و خروار گشته </p>	<p> هر که از صفات حق تعالی در دهر زده و خروار گشته چون در دهر زده و خروار گشته چون در دهر زده و خروار گشته چون در دهر زده و خروار گشته چون در دهر زده و خروار گشته چون در دهر زده و خروار گشته چون در دهر زده و خروار گشته </p>
---	--







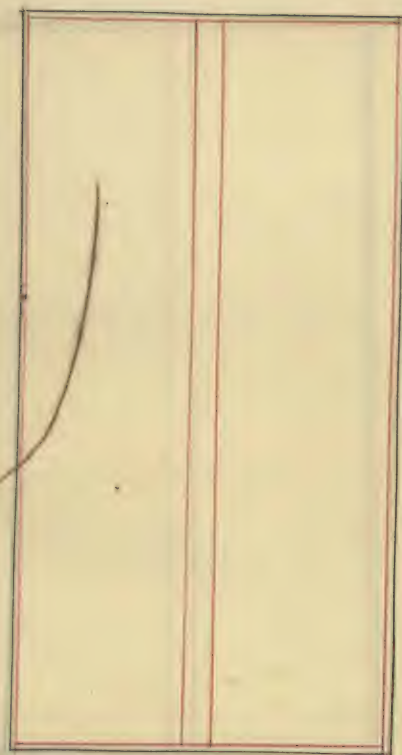












[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

رسد دولت نغور نهایت
 طبخت نعل حرکت
 سحر گردن و سحر درک و کار
 بدین و آید ای که با حق غم خویش
 آید پسین بیغ هر چه می گزیند
 غمزه بی دور از دست
 ادب ای که زنده زنگار باشد
 نه کار ای که بی دولت
 سحر کار و دور و دور
 بدین نعل و سحر کار
 این باب گفته است

[illegible][illegible]

القصص من ثلث

قمر بیکت خاتم ربانی

و قد زجرت گردن

و در او خون و دمار

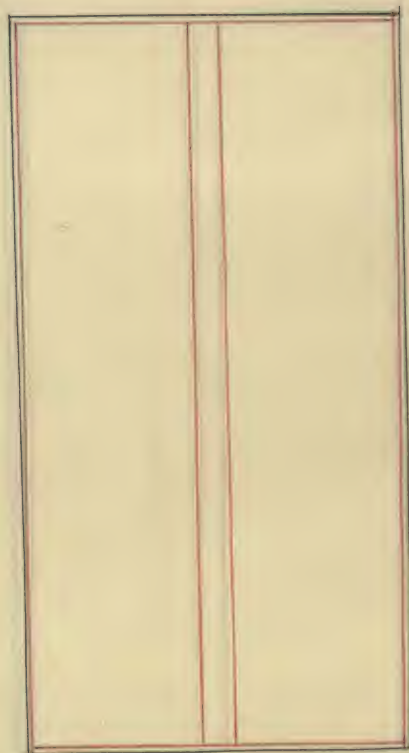
از پای دانی و غیره کردی

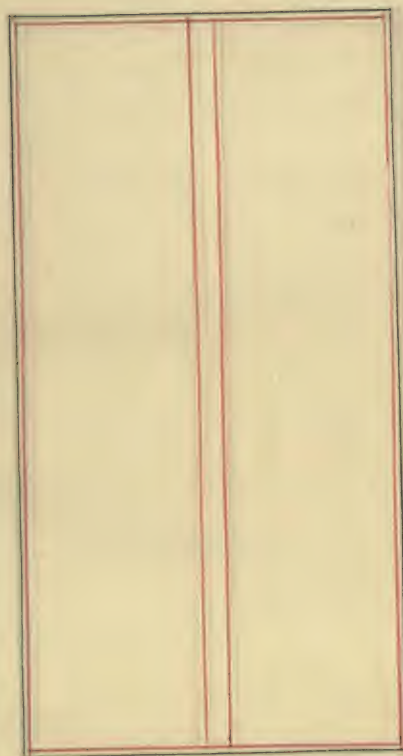
و بر من در کشیدن و کیم

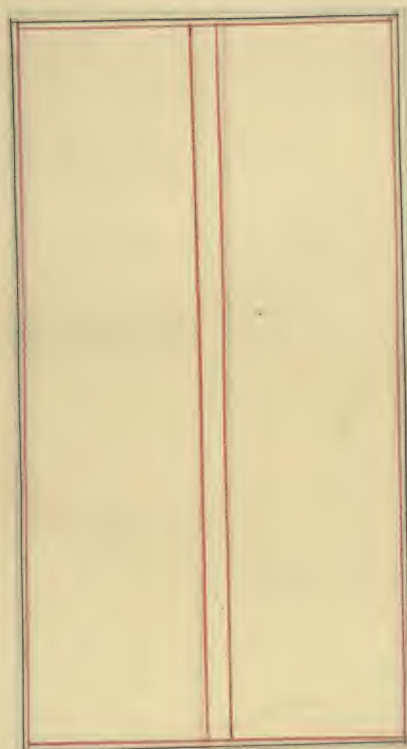
بر نیاید پس والله اعلم بالصواب

اگر ملک را با جان ما می	شکر می باشد جهان با سر
طلب در این طوطی تو ای	

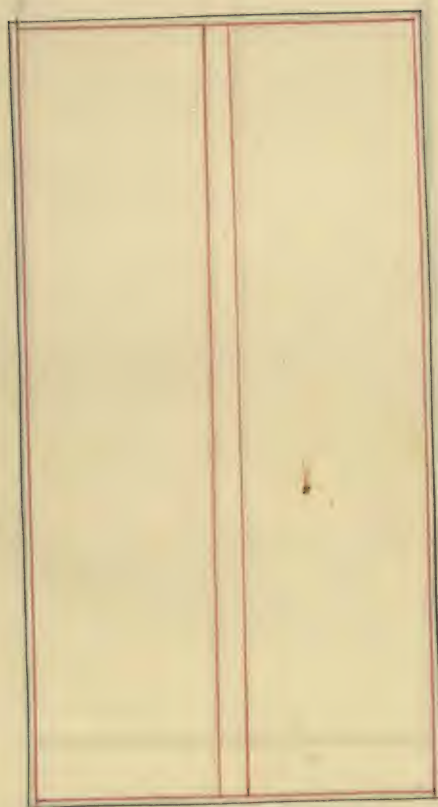
اگر ملک را با جان ما می	شکر می باشد جهان با سر
طلب در این طوطی تو ای	که نازند او را در این باغ

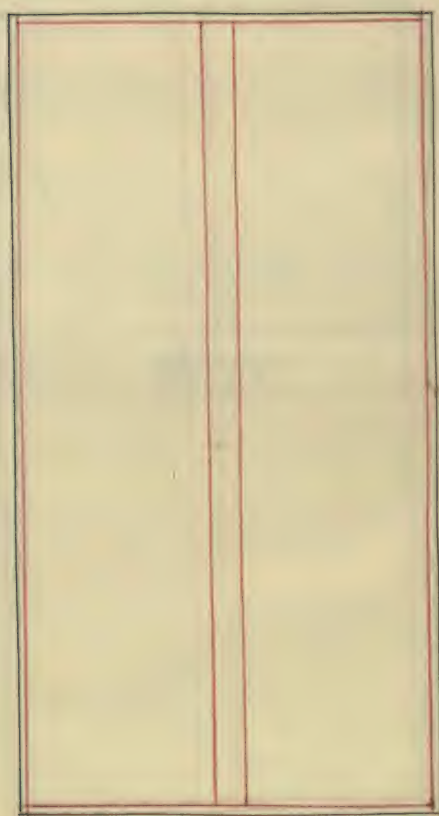












١	٢
٣	٤
بسم الله الرحمن الرحيم	
٥	٦
٧	٨
٩	١٠
١١	١٢
١٣	١٤
١٥	١٦
١٧	١٨
١٩	٢٠

٢١	٢٢
٢٣	٢٤
٢٥	٢٦
٢٧	٢٨
٢٩	٣٠
٣١	٣٢
٣٣	٣٤
٣٥	٣٦
٣٧	٣٨
٣٩	٤٠

لا سؤ مع انقضاء	لا زيادة مع عارية
لا صواب مع تولى الشؤ	لا مؤت كذوب
لا وفاء ملو ل	لا كرم اعن من الشؤ

لا مرز

لا شرف اهل من الاسلام	لا معقل احسن من الوع
لا شفيع انجح من التوب	لا لباس اجل من السلو
لا اداء اعميا من الجمل	لا مرض اصحا من قلة العيل
لا سنانك يقضك ما عودته	لا مء عكس وما جبهه
لا محمد امه امض قد علم	لا مائة الاعتدال من كبر اللذ
لا نصح بين الملأ نصح	لا اتم العقل نقص الكلا
لا شفيع جناح الطالب	لا نفاق امء ذلة
لا نعمة الجاهل كرمه فخر بكة	لا جرم اعقب من العنبر
لا مسؤل حر حتى يعبد	لا كبر الاعدا افساد مكنة
لا مائة ما عتبه والله ما عتبه	لا سامع العيبه بعد المعتا

لا شرف اهل من الاسلام
لا شفيع انجح من التوب
لا اداء اعميا من الجمل
لا سنانك يقضك ما عودته
لا محمد امه امض قد علم
لا نصح بين الملأ نصح
لا شفيع جناح الطالب
لا نعمة الجاهل كرمه فخر بكة
لا مسؤل حر حتى يعبد
لا مائة ما عتبه والله ما عتبه

الحمد لله

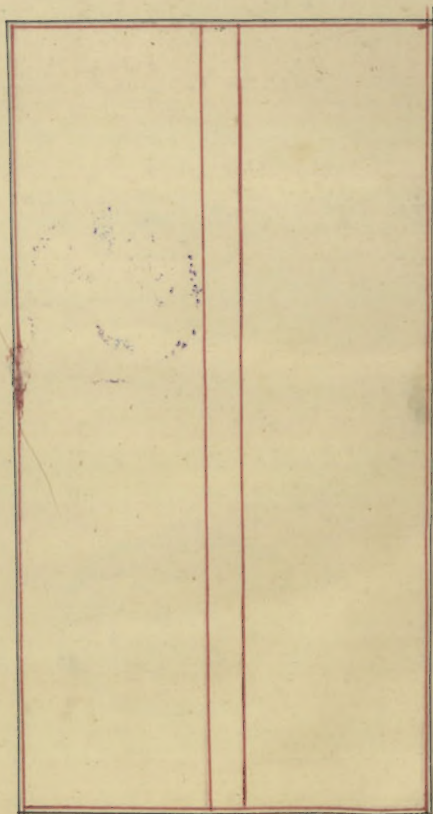
كَبِيرٌ وَأَوْفَىٰ كَرَمِ الْفَرَارِ	السَّجَاعِ لِسَاوِي الْعَوْبِ
رَبِّ رَجَاءٍ يُؤَدِّي الْقِيَامَ	رَبِّ أَمَلٍ خَائِبٍ
رَبِّ طَائِعٍ كَارِبٍ	رَبِّ بَلَاءٍ يُؤَدِّي الْمُنَادِ
فِي كَرَمِهِ شَرَفٌ مَعَ الْوَفَاةِ	الْبَغْيِ سَائِقٍ إِلَى الْحَسْبِ
أَزَاهِلَ الْفَارِغِ عَلَى الْقَدَابِ	مَنْ لَمْ يَزِدْ فِي الْعَوْبِ لَمْ يَسْمَعْ
الْأَحْسَنَ يَقْطَعُ الْيَسَانَ	أَزَاهِلَ الْقَدَمِ بَطْلَ الْحَدَسِ
السَّخْفُ بِالْفَضْلِ وَالْأَدَبِ لَا يَلَا ضِلَّ وَالنَّسَبِ	
أَعْلَامُ حُسْنٍ مِنَ الْمَالِ وَالْعِلْمِ يَحِلُّكَ وَانْتَ قَدَرُ الْمَالِ	
أَكْرَمُ النَّسَبِ حُسْنُ الْأَدَبِ	أَكْرَمُ الْأَدَبِ حُسْنُ الْخُلُقِ
أَحْسَنُ الْوَفَاةِ الْعَمَلُ	أَفْقَرُ الْفَقْرِ الْحَمَقُ

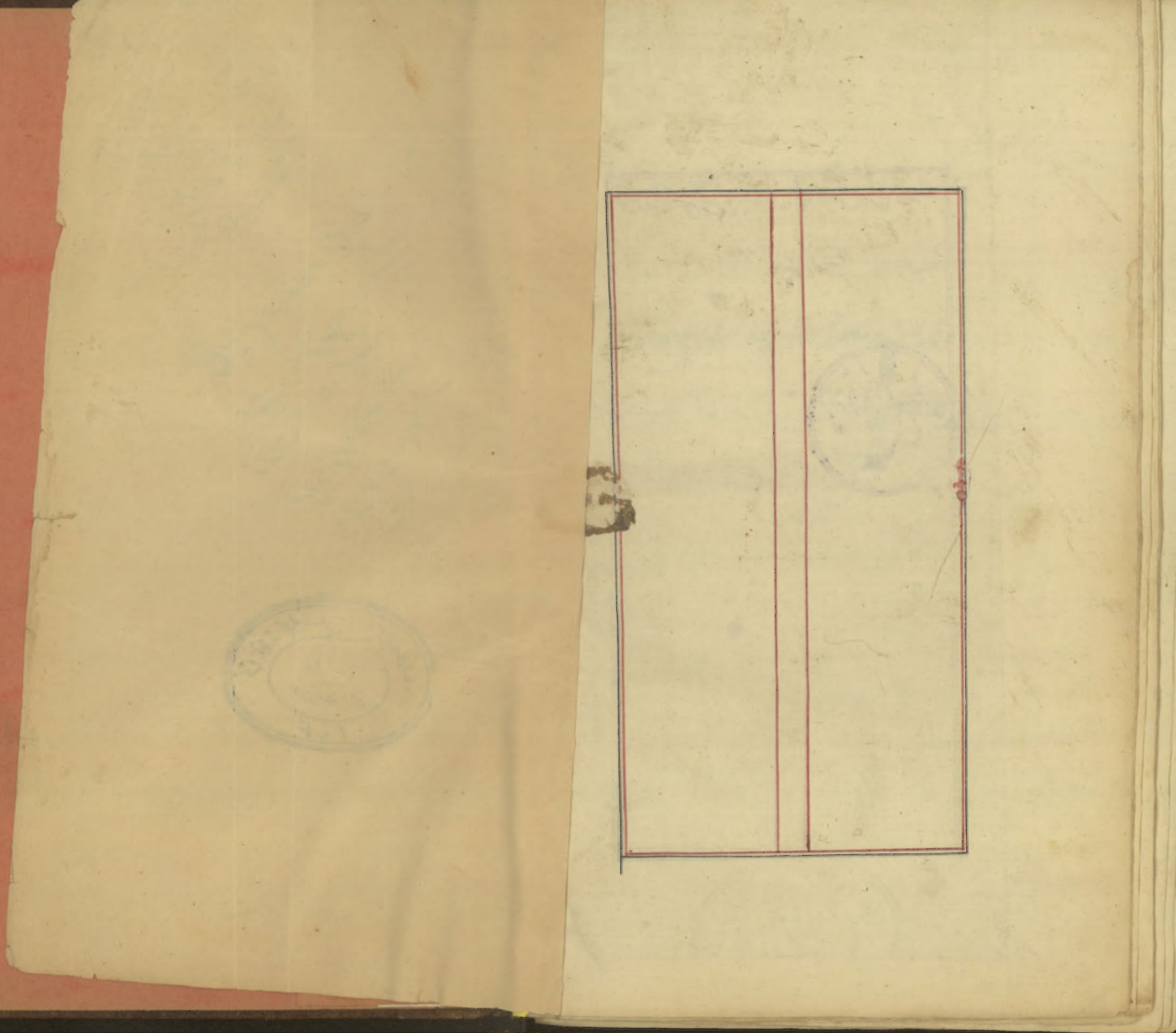
فَنِي الْعَنِي الْعَمَلُ الطَّامِعُ فِي طُلُقِ الْفَدْلِ
 احْتَمَى وَتَقَارَ النِّعَمُ فَمَا كُنْ شَارِدٍ بِمَرْدٍ دَوْدٍ
 أَكْثَرُ مَجَارِي الْعُقُولِ حَتَّى يَمِيزَ فِي الْأَطْمَاعِ
 مَنْ لَا يَدْرِي الصِّفَةَ لَيْسَ مَكْتَبٌ إِذَا أَمْلَقْتُمْ فَتَأْمُرُ بِاللَّهِ بِالْعَلَاءِ
 مَنْ لَا يَدْرِي كَيْفَ كَسَفَ الصَّانِدِ قَلْبُ الْأَعْيُنِ فِي قَبْرِ
 لِسَانُ الْعَاقِلِ فِي قَلْبِهِ تَوَجَّهْ فِي بِنَانِ أَمَلٍ مَعْرِضٍ بِأَمَلِهِ
 إِذَا وَصَلْتُمُ الْدَّيْمَ أَطْلَقْتُمُ النِّعَمَ عَلَى مَعْرِضٍ أَصَا مَا عَمِلَ الشَّكَّ
 إِذَا فَتَرْتُمْ عَلَى عَدَّتْ فَاجْعَلِ الْعُقُودَ شَكْلًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ
 مَا أَتَمَّ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا حَرَفَ فِي قَلْبَاتِ لِسَانِهِ وَصَفَاتِ رُجُلِهِ
 أَلْعَمُ أَفْرَقَ لِي وَبَارَكَ لِي الْخَالِقَ رَعَطَاتِ الْأَعْمَالِ وَتَوَقُّعِ

الخبيل

الْخَبِيلُ سَمِعَ الْمَقْرِعَ وَجِشَ فِي الدُّنْيَا عَمِلَ الْقَدْرَ وَجِشَ
 فِي الْأَفْرِجِ صَادِقُ الْخِيَارِ
 لَيْسَ الْعَاقِلُ رَدَّ قَلْبِهِ قَلْبُ الْأَعْيُنِ فِي قَبْرِ
 مَنْ لَا يَدْرِي كَيْفَ كَسَفَ الصَّانِدِ
 وَتَوَجَّهْ فِي بِنَانِ أَمَلٍ مَعْرِضٍ بِأَمَلِهِ
 إِذَا وَصَلْتُمُ الْدَّيْمَ أَطْلَقْتُمُ النِّعَمَ عَلَى مَعْرِضٍ أَصَا مَا عَمِلَ الشَّكَّ
 إِذَا فَتَرْتُمْ عَلَى عَدَّتْ فَاجْعَلِ الْعُقُودَ شَكْلًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ
 مَا أَتَمَّ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا حَرَفَ فِي قَلْبَاتِ لِسَانِهِ وَصَفَاتِ رُجُلِهِ
 أَلْعَمُ أَفْرَقَ لِي وَبَارَكَ لِي الْخَالِقَ رَعَطَاتِ الْأَعْمَالِ وَتَوَقُّعِ







۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

$\frac{0 \text{ } \angle \text{ } 1}{220}$

Handwritten Persian script, likely a continuation of the letter or a separate note, written diagonally across the lower half of the page.



